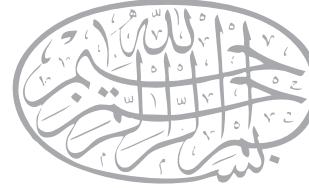


آموزش ابتدایی



۵

ماه نامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای آموزکاران دبستان، دانشجویان
دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزشی
دوره‌ی بیستم - بهمن ۱۳۹۵ - شماره‌پی‌درپی ۱۶۲ - متفاوت - ۱۰۰۰۰ ریال

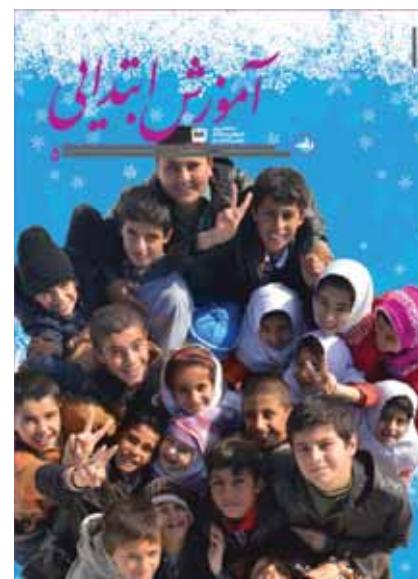


وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- سرمهاله**—جاده‌ی هموار، راننده‌ی خوب می‌خواهد / ۲
- تقویم ماه**—۳
- در ساحل قرآن**—مردی در میان آتش گل / ناصر نادری / ۴
- خطرهایها و تجربه‌ها**—از معلمان / ۶
- حروفهای مکو، بگوی معلمها / ۱۳
- تجربه‌ی مادرانه**—به من نگاه کن! / کبری محمودی / ۱۸
- مقاله**—لطفانگویید چه بکنم / عادل رمضانی پور / ۲۰
- کلاس بیمار، کلاس سالم / فربیا سروری عموقین / ۲۷
- اثرات زنگ تفریح بر سلامت محیط کلاس / مریم عباسی / ۳۰
- چگونه باید با والدین دانش آموزان کنار آمد؟ / روشن گشتاسبی حسن‌آبادی / ۳۲
- هنر رفتار با دانش آموز دشوار / سعید چگنی / ۳۴
- معرفی کتاب**/ تمنای بادگیری / مائده ابراهیمی / ۲۲ - سفری پر ماجرا / نصرالله دادر / ۲۲
- گزارش**— معلم صفر کیلومتر / زهرا صنعتگران / ۲۴
- دوره‌هایی**— روزی که شاگردان از این خاطرات تعريف می‌کنند... / زهرا صنعتگران / ۲۷
- ادیات و هنر**
- وضو در حوض مشنوی / مهری ما هو توی / ۴۰
- لطیفه‌هایی از تذکرہ‌الاولیاء / علیرضا لبیش / ۴۱
- داستان**— داستان توان خندیدن / مجید عمیق / ۴۲
- فیلم و سینما**— معرفی فیلم / رنگو / مهران نعمت‌اللهی / پسر کارته بار / مهدی ولیزاده / ۴۴
- همراهان ما** / ۴۶

قابل توجه نویسندها و مترجمان:

- مقاله‌هایی که برای درج در مجله‌ی فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و باید قبل از جای دیگری چاپ شده باشند. • مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی هم خوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن هابشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. • مقاله یک خط در میان، بر یک روی کاکذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله‌ها می‌توانند با ترم افزار WORD و روی CD و یا از طریق پیام‌نگار مجله ارسال شوند. • شر مقاله باید روان و از ظرف دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم بذول شود.
- محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. • مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدفها و پیام نویسناres در چند سطر تنظیم شود. • کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه‌ها) از متن استخراج و روی صفحه‌ای جاگاه نوشته شوند. • مقاله باید دارای تیتر اصلی، تیترهای فرعی در متن و سوتیتر باشد. • معرفی نامه‌ی کوتاهی از نویسنده یا مترجم، عنوان و آثاری پیوست شود.
- لازم به ذکر است مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. • مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود. • آرای مدرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مستنوان مجله نیست.



عکاس: بهزاد سهرابی - کردستان - نهمین جشنواره عکس رشد

جاده‌ی هموار، رانده‌ی خوب می‌خواهد

به همین سادگی وارد بینجمنی ماه تحصیلی شده‌ایم و کمرا ایام این سال را شکسته‌ایم. شاید باور کردنی نباشد، امااتفاقی است که افتاده و روزی خواهیم گفت امسال هم تمام شد. روزهای کاری، گاهی پر حادثه، گاهی بی‌حادثه، و گاهی پُر نجاح و گاهی پراز شادی، شروع می‌شوند، می‌آینند و می‌روندو تمام می‌شوند. اما با تمام تلاش‌هایی که برای بهبود اوضاع جهان آموزش و پرورش می‌شود، باز هم همچنان مسائلی باقی است و البته در برخی موارد، بعضی از برنامه‌ها، ضمن اینکه در روز آمد کردن نظام آموزش و پرورش سهیم هستند، اما مشکلاتی هم پدید می‌آورند. این مشکلات از کجا ناشی می‌شوند؟ عده‌ای معلمان را مقصو می‌دانند که طرح‌ها را خوب اجرانمی‌کنند. عده‌ای هم مسئولان را صاحب تقصیر می‌دانند که در توجیه کردن معلم‌ها موفق نیستند.

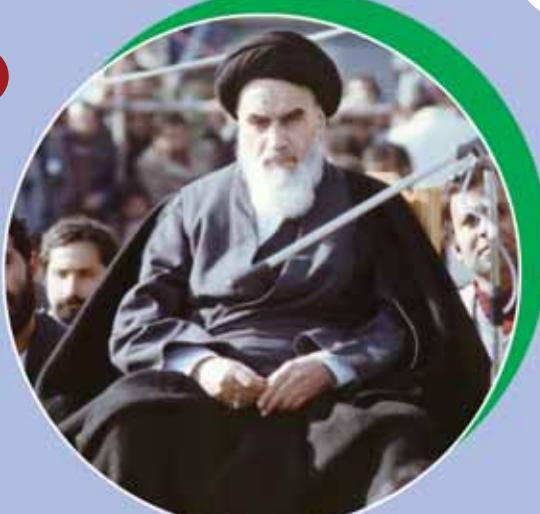
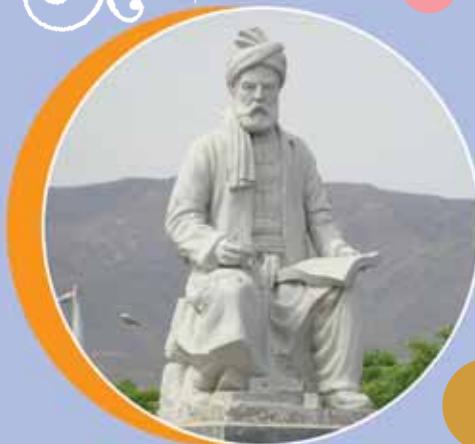
در بخش حرف‌های مگو بگوی معلم‌ها به پاره‌ای از این مسائل، با قلم خود معلمان و اولیای امور آموزش و پرورش پرداخته‌ایم، امید داریم مسئولان ذی‌ربط این حرف‌ها و دردلهای را مطالعه کنند و اگر پاسخی دارند، به دفتر مجله بفرستند. این صفحه را به این امید باز کرده‌ایم که با تعامل بیشتر بین کارگزاران و بدنی اصلی آموزش و پرورش - که معلمان باشند - راه چاره‌ای برای حل مشکلات مطرح شده پیدا شود. اگر در شروع سخن از گذر زمان حرفی زدم، قصد ایجاد اضطرابی مثبت است تا به فرستت‌سوزی‌هایی که به عادتی همگانی تبدیل شده است، اشاره کنم.

به فرمایش امام علی (ع) فرسته‌ها چون ابر در گذرند. ما به جای اینکه از این فرمایش گران‌بها نگران گذشت زمان باشیم، به تماشای زیبایی‌های ابرهایی مشغول شده‌ایم که از آسمان زندگی ما می‌گذرند. یادمان باشد، نگاه به آسمان، ما را از پستی و بلندی‌های زمین غافل نکند. روی این پستی و بلندی‌ها کودکانی زندگی می‌کنند که امیدها و آرزوهایی دارند و برآورده شدن آن‌ها به تصمیمات و عملکرد ما بستگی دارد.

روی سخن فقط با مسئولان نیست، بلکه توجه معلم‌های عزیز و عاشق را هم به این هشدار برادرانه جلب می‌کنم. معلم‌ها هم، همراه با کودکان ما، روی این پستی‌ها و بلندی‌ها زندگی می‌کنند. و می‌دانم با همه‌ی کاستی‌هایی که در برنامه‌ها وجود دارد، آنان با عشق و انگیزه این کودکان را به سمت زندگی خوب راهنمایی می‌کنند. گفتم زندگی خوب ...

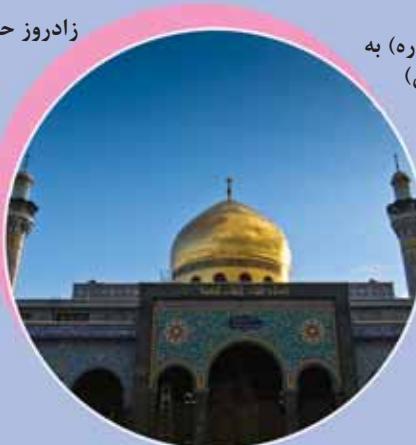
معلم‌ها می‌دانند که راهنمایی برای یک زندگی خوب مهم‌تر از آموزش ریاضیات است، چون کلاه بردارهایی در زندان و معتادهایی در جامعه داریم که از هوش ریاضی خوبی بپروردارند، اما زندگی کردن را نیاموخته‌اند. در خانه‌هایی که روی پستی‌ها و بلندی‌ها ساخته می‌شوند، می‌توان زندگی کرده، اما در جاده‌ای که سنگلاخ باشد و ناهموار، به خوبی نمی‌توان راه رفت. جاده‌ها را می‌توان با محاسبات ریاضی دقیق، صاف و هموار ساخت؛ اما اگر رانده‌ی خوب نیاموخته باشیم، هیچ جاده‌ی خوش‌ساختی ما را به مقصد نمی‌رساند.

علیرضا متولی



۱ بهمن
زادروز حکیم ابوالقاسم فردوسی

۱۲ بهمن
بازگشت امام خمینی(ره) به
ایران (۵۷ هـ.ش)



۱۴ بهمن
روز فناوری فضایی

۱۵ بهمن
ولادت حضرت زینب (س)
و روز پرستار و بهورز (۵ جمادی الاول)

۱۹ بهمن
روز نیروی هوایی



۲۳ بهمن
شهادت حضرت زهرا (س) به روایتی (۱۱ هـ.ق)

۲۹ بهمن
قیام مردم تبریز به مناسبت چهلمین روز
شهادت شهدای قم (۵۶ هـ.ش)

۲۲ بهمن
سالروز پیروزی انقلاب اسلامی
۵۷ هـ.ش)

۲۴ نکته‌ی تربیتی در داستان حضرت ابراهیم (ع)

- حضرت ابراهیم(ع) برای به یقین رسیدن از خدا می‌خواهد زنده کردن مرده‌ها را نشانش بدهد و خدا چنین می‌کند.
- حضرت ابراهیم(ع) پس از امتحانات الهی به مقام پیامبری برگزیده می‌شود.
- حضرت ابراهیم(ع)، عمویش را از پرستش بتها نهی می‌کند.
- قوم حضرت ابراهیم(ع) با او مخالفت می‌ورزند.
- حضرت ابراهیم(ع) در غیاب دیگران بتها را خرد می‌کند.
- کافران حضرت ابراهیم(ع) را به آتش می‌اندازند، ولی آتش به دستور خدا سرد می‌شود.
- حضرت ابراهیم(ع) با سارا و سپس با هاجر ازدواج می‌کند و حضرت اسماعیل(ع) متولد می‌شود.
- حضرت ابراهیم(ع) و فرزندش، حضرت اسماعیل(ع)، خانه‌ی خدا (کعبه) را می‌سازند.
- حضرت ابراهیم(ع) در خواب می‌بیند که حضرت اسماعیل(ع) را ذبح می‌کند.
- حضرت اسماعیل(ع) دستور خدا را می‌پذیرد.
- هنگام ذبح، خداوند قوه‌ی را می‌فرستد.

آن‌ها را صدا بزن

﴿ حضرت ابراهیم(ع) گفت: «ای پروردگار من! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

فرمود: «آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟» گفت: «بله، ولی می‌خواهم که دلم آرام شود.» فرمود: «چهار پرنده بگیر و گوشت آن‌ها را در هم بیامیز و هر تکه‌ای از آن‌ها را بر کوهی بگذار. سپس آن‌ها را صدا بزن تا شتابان به نزدت بیایند و بدان که خداوند به هر کاری توانا و حکیم است (بقره / ۲۶۰).

﴿ برای کامل شدن، مراتب بسیاری وجود دارد. باید ایمان و یقین را بالا برد و به اطمینان رسید. (می‌خواهم دلم آرام شود).

﴿ پیامبران در نظام آفرینش می‌توانند منشأ اثر شوند. (آن‌ها را صدا بزن تا شتابان به نزدت بیایند).

﴿ استفاده از ابزار «آموزش تمثیلی» و بهره‌مندی از ظرفیت‌های طبیعت محسوس برای درک مفاهیم عمیق مجرد. (چهار پرنده بگیر و ...)

انبیای الهی

﴿ حضرت ابراهیم(ع) نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه او حق‌گرا و تسلیم خدا بود و هرگز از مشرکان نبود (آل عمران / ۶۷).

﴿ همه‌ی انبیای الهی در دوره‌های گوناگون، در مسیر گرایش به حق (حنیف) و تسلیم خدا (مسلم) بودند.

فرمانروایی بزرگ

﴿ آیا (یهودیان) به خاطر نعمتی که خدا از فضل خود به آنان (مسلمانان) بخشیده است، حسد می‌ورزند؟ ما به خاندان حضرت ابراهیم(ع) کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگ دادیم (نساء / ۵۴).

﴿ حسود در برابر اراده‌ی خدا می‌ایستد. (آیا حسد می‌ورزند؟)

﴿ کسی که خود برخوردار است، نباید حسد ورزد. (ما به خاندان حضرت ابراهیم(ع))

﴿ منشأ همه‌ی نعمت‌ها و قابلیت‌ها فضل خداست (خدا از فضل خود....)

مردی در میان آتش‌گُل!

اشارة

حضرت ابراهیم(ع) دومین پیامبر اول‌والعزم پس از نوح(ع) پدر جد پیامبر اسلام از سمت پسرش اسماعیل، و پدر جد بنی اسرائیل از سمت پسر دیگرش اسحاق بود.

نام ابراهیم ۶۸ بار طی ۶۳ آیه در ۲۵ سوره (بقره، آل عمران، نساء، انعام، توبه، هود، یوسف، ابراهیم، حجر، نحل، مریم، آنبا، حج، شعراء، عنکبوت، احزاب، صافات، ص، سوری، زخرف، ذاریات، نجم، حديث، ممتحنه و اعلی) در قرآن کریم آمده و چهاردهمین سوره‌ی قرآن نیز به نام او است.

قرآن کریم به پیوند عمیق و معنوی دین اسلام و حضرت محمد(ص) با حضرت ابراهیم(ع) تأکید کرده است.



تصویرگر: نسیم نوروزی



راه حقیقت

من از روی اخلاص روی به سوی
کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین
را آفرید و من از مشرکان نیستم.
(نعم/۷۹).

باید راه حقیقت را با قاطعیت اعلام
کرد و جلورفت. (من از روی اخلاص ...)
اگر از پرستش جزئی مادی، محدود
و نابودشدنی بگذری، به پرستش کلی،
معنوی و بی‌نهایت و ابدی خواهی
رسید. (... روی به سوی کسی آوردم
که آسمان‌ها و زمین را آفرید ...)

آیا پناه نمی‌گیرید؟

و قومش با او به ستیزه و بحث
پرداختند. گفت: «آیا درباره‌ی خدا
با من ستیز می‌کنید، در حالی که او
مرا هدایت کرده است؟ من از آنچه
شما شریک خدا قرار می‌دهید بیم
ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی
را بخواهد. پروردگار من با علم خود
بر همه چیز احاطه دارد». آیا پند
نمی‌گیرید؟ (نعم/۸۰).

در مسیر حق، حتی اگر تنها بمانی،
نباید از جمعیت باطل نگران باشی. (و)
قومش با او به ستیز و بحث پرداختند.
حق طلبی از انسان است، ولی هدایت
از خداست. (او مرا هدایت کرده است).
آن کس که مشمول هدایت خدا
شود، بیم ندارد. (من از آنچه شما
شریک خدا قرار می‌دهید بیم ندارم).

بت‌ها

و ابراهیم به عمومیش (پدر خوانده‌اش)، آذر، گفت: «آیا بت‌ها را به خدایی
می‌گیری؟ تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم» (نعم/۷۴).

در مسیر دعوت به خوبی‌ها باید از نزدیکان شروع کرد. (به عمومیش)
مالک ارزش گذاری در همه‌ی امور سن و سال نیست (ابراهیم به عمومیش گفت).
کثرت جمعیت و گذشت زمان (قدمت)، عامل دگرگونی باطل به حق نمی‌شود. (تو
و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم).

ملکوت

و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین
باشد (نعم/۷۵).

اگر انسان رشد معنوی داشته باشد، اگر در نحوانی هم باشد، قابلیت «دیدملکوتی»
را خواهد داشت. (ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم)

یقین عالی‌ترین درجه‌ی ایمان است. (تا از اهل یقین باشد).

غروب ستاره‌ها را دوست ندارم

چون شب او (ابراهیم) را فراگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: «این پروردگار من
است! هنگامی که غروب کرد، گفت: «من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم» (نعم/۷۶).

استفاده از محسوسات و محیط اطراف برای القای مفاهیم، هوشمندانه و مفید
است. (چون شب او را فراگرفت ...)

معشوق حقیقی (خدا)، هیچ محدودیت مکانی، زمانی، افول و کاهش و تعدد
نمی‌پذیرد. (من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم).

معبد باید دوست‌داشتنی و عبادت و پرستش باید عاشقانه باشد. (من غروب‌کننده‌ها
را دوست ندارم).

پروردگارم

آنگاه ماه درخشان را دید و گفت: «این پروردگار من است». پس چون غروب
کرد، گفت: «اگر پروردگارم هدایتم نکند، حتماً از گمراهان خواهم بود» (نعم/۷۷).

در انتقاد از رشته‌ی های باید از «روش تدریجی» (گام به گام) استفاده کرد. ابراهیم
(ع) نخست می‌گوید: «من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم». سپس آن را «انحراف و
گمراهی» می‌خواند. (... از گمراهان خواهم بود).

بدون هدایت الهی نمی‌توان به معرفت واقعی رسید. (اگر پروردگارم هدایتم نکند ...)
پیامبران نیز به هدایت الهی نیازمندند. (اگر پروردگارم هدایتم نکند ...)

خورشید تابان

و همین که خورشید را تابان دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگ‌تر
از ماه و ستاره‌است». پس چون غروب کرد، گفت: «ای قوم من! من از آنچه
شریک خدا می‌دانید بیزارم» (نعم/۷۸).

کمال جویی (کمال مطلق) خواسته‌ی فطری انسان است و وی ذاتاً از کمالات
محدود و ناپایدار گریزان است. (من از آنچه شریک خدا می‌دانید، بیزارم).

این بخش با خاطره‌ها و تجربه‌های شما معلمان پُربار می‌شود. لطفاً برای ما از خاطره‌ها و تجربه‌هایتان بگویید.

پدرش پزشک بود و مادرش مدیر یکی از مدارس معروف یزد. صورت سفید و بی احساسش با همه‌ی دختر بچه‌های شش ساله‌ای که دیده بود متفاوت بود. چشمانش رامی دوخت به صورت طرف مقابل، هم کلاسی یا مربی فرقی نداشت، و با تغییر لهجه‌ی بزدی به تهرانی، اعتماد به نفس زیادی اش را به رخ می‌کشید. رک بود و به زعم همکاران بی ادب. سال اول کارم در پیش‌دبستانی بود و با همه‌ی انرژی ام دوست داشتم بچه‌ها را به خود جذب کنم. معلمی برایم یک‌جور پهن کردن دام بود برای صید دل بچه‌ها. خیلی طول نکشید که همه‌ی نگاه‌ها و عشق‌های کودکانه‌شان را در دست داشتم. شکار عشقی کودکان آسان بود، کمی کودکی لازم بود. اما او طوری نگاهم می‌کرد که احساس حماقت می‌کردم؛ نگاه عاقل اندر سفیه را خوب بگرد بود. یک‌بار در آمده بود و به یکی از بچه‌ها گفته بود: «آدم به این بزرگی، چقدر ادا درمی‌آورد!» خدابیورد آن روز را که یک اشتباهی سر کلاس از من سر می‌زد. با صدای بلند، بدون اجازه و با لحن تحقیرآمیزش آن را گوشزد می‌کرد. زنگ تفریح که می‌خورد، بچه‌ها می‌ریختند دور میز من تا در گفتن «خانم دوست دارم» پیشی بگیرند و او با فریاد «آخ حون راحت شویم»، به سمت درمی‌دوید.

رفتم سراغ پرونده‌اش. نمی‌خواستم شکست را قبول کنم. هدفم صید دل هر ۲۴ نفرشان با هم بود. چیزی که در پرونده‌اش خودنامایی می‌کرد، مدت زمانی بود که در روز تلویزیون می‌دید. بی‌روزگاریستی و بی‌ریا نوشه بودند: هفت ساعت. برادری هم داشت که ۱۲ سال از او بزرگ‌تر بود.

خودش یک‌بار سر کلاس درباره‌اش گفته بود: «پشت کنکور مانده و اعصاب ندارد و قرص می‌خورد.»

قابل درِ ک بود که تنها کودکان اطرافش، شخصیت‌هایی کارتونی بودند که احتمالاً از من و هم کلاسی‌هایش خیلی چیزها را بهتر بلدند. فکر کنید، توی دل یک بچه بخواهید جای شخصیت‌های همه‌ی فن حریف «بن تن» را بگیرید یا لاقل به حاضر جوابی و بامزگی «باب اسفنجی» باشید!

سال تحصیلی گذشت و تمام شد و قصه‌ی ما همین طور ادامه داشت تا روز جشنِ آخر سال، در پروژه‌ی آخر جشن که مرسوم است مربیان با نوآموzan روبوسی کنند و به شدت بگیرند تا پدر و مادرها عکس یادگاری بگیرند. آن روز خیلی مقاومت کردم و بالخند محکم و مقاومی همه‌ی نوآموزان گریانم را بوسیدم و به خدا سپردم.

فاطمه آن وسطها سرک می‌کشید. نگاهش کردم و لبخند آخر را نثارش کرد. گوشی مانتویم را گرفت و با صدایی متفاوت با همیشه گفت: «خانم!» فقط همین و... فقط همین.

اشک نقاب خنده‌ام را شُست. من و فاطمه با هم نقابمان را شستیم و من در صید آخرین آهو کامیاب شدم.

بعدها از همکاران شنیدم، روز اول سال بعد، موقع کلاس‌بندی، به معلمش گفته بود: «کلاس من اینجانیست، من شاگرد خانم بهرمندپورم.»

گریزپا

الهام بهرمندپور
معاون پیش‌دبستانی



از یک جیبیش پیچ‌گوشتی و از یک جیبیش انبردست آویزان بود و پیراهنی را راه که هر جایش را که نگاه می‌کردی، پاره و نخنما بود؛ مردی کم‌سن اما پیر، سی و پنج سال بیش تر نداشت، ولی صورتش پُر بود از چین و چروک‌هایی که دشنه‌ی زمانه بر صورتش نشانده بود. بر سرش گرد پیری و بر دلش غمی بزرگ نشسته بود؛ غم از دست دادن غم خوار زندگی اش که هنگام تولد سعید از دنیا رفته بود. سعید تنها یادگار همسرش بود و به همین دلیل اورایی نهایت دوست داشت، اما رفتاری داشت که با این دوست داشتن قابل جمع نبود. سعید در کلاس درس هیچ استرسی نداشت، اما هنگام امتحان می‌شد نگرانی را از چشم‌هایش خواند.

چند باری سرخی روی گردنش را دیده بودم، ولی فکر می‌کردم دوباره با بچه‌های کلاس پنجمی درگیر شده است. آخر بعضی از بچه‌ها سره سر شدند.

یک روز وقتی امتحان ریاضی تمام شد، آمد پیش من و با لکت‌زبان پرسید: «آقا اجازه‌امتحان ریاضی ام را خوب دادم؟» می‌دانستم، ولی نگاهی به برگه‌اش کردم. تنها چیزی که وجود داشت، یک سری خطوط کج و معوج بود که حتی خودش هم توانایی تفسیر آن را نداشت. به او گفتیم: «آره، خیلی خوب نوشته‌ی، ولی چرا این قدر نگرانی؟»

آقا اجازه، یا بام گفته‌اگه این بار هم برگه‌ی سفید بیاوری خانه، دوباره می‌زنتم!
سعیدا! بایات تو را می‌زنند؟
آره، با کمربندا!

انگار سرم داشت می‌ترکید. در اولین فرصت با مدیر صحبت و پدر سعید را دعوت کردم.
مشکل سعید رفتار غلط پدرش بودا نمی‌دانستم او چطور به مدرسه‌ی عادی راه یافته بود، ولی در هر صورت پدرش حاضر نبود قبول کند پسرش متفاوت است و نمی‌تواند مثل بچه‌های دیگر در کلاس‌های مدارس عادی شرکت کند و فکر می‌کرد با تنبیه‌بدنی حالات او اصلاح می‌شود! چندین بار با پدرش صحبت کردم. چندبار هم ازاو

خواستم از پشت پنجره‌ی کلاس کارهای سعید را دنبال کنم. در آخر پدرش قبول کرد که پسرش واقعاً‌آنی نیست که او فکر می‌کند. از آن روز به بعد، سعید با خیال آسوده‌تری در کلاس شرکت می‌کرد. بعد از ظهرها هم به همراه پدرش به کار برق کشی مشغول می‌شد تا حرفاًی یاد بگیرد.

حسین جیغ می‌کشید و به پهنه‌ی صورت اشک می‌ریخت. بازویش را گرفته بود و حق حق می‌کرد: «آقا سعید گازم گرفت.» اخم کرده بودم. بار اولش نبود. مطمئن بودم بار آخرش هم نیست: «سعید، دیگه چی شده؟» گیج و منگ بود و فقط نگاه می‌کرد، از همان نگاه‌هایی که گفر درمی‌آورد.

اولین سال معلمی ام واقعاً عجیب بود. عجیب به خاطر خاص بودن کلاس بیست و پنج نفره‌ای که در اختیار قرار داده بودند و عجیب‌تر آن که من هیچ تجربه‌ی جدی علمی نداشتم. یادم هست، از میان شاگردانم، چند نفرشان به خاطر ویژگی‌های خاصشان با بقیه فرق داشتند؛ مثل همین سعید که خیلی متفاوت بود؛ متفاوت به خاطر ذهنش. نه اینکه فکر کنید نخبه‌ی علمی بود. خیر، درست بر عکس. حرکات ناخودآگاه و غیرطبیعی سعید، ناشی از مشکلات ذهنی اش بود. بدقتنه می‌خندید، آن هم بدون علتی که ماز آن باخبر شویم یانا راحت می‌شد، باز هم بدون علتی که بقیه‌ی آدم‌ها بتوانند در کنند. حرکات دست و سرش همان‌گن نبودند و چشمان معصومش حالتی داشت که انگار همیشه رو به آسمان بود.

یادم نمی‌رود، سر یکی از کلاس‌های درس، چنان بغل دستی اش را از روی نیمکت سه نفره‌ی کوچک کلاس هُل داده بود که با صورت نقش بر زمین شد. بیچاره حامد از دست ضریبه‌ای که به سرش خورده بود، شوکه شده بود و از روی زمین تکان نمی‌خورد. لحظاتی با خود فکر کردم که حامد از دست رفت! دلیل کار سعید را هم که پرسیدم، رک و راست گفت: «من که یکبار از او خواستم بلند شود تا بتوانم بروم کف کلاس بنشینم، خودش گوش نکرد!»

این عادت سعید بود که گاهی اوقات روی موزاییک‌های کف کلاس بنشیند و با جعبه‌ی بیست و چهارتایی مداد رنگی‌ها و دفتر نقاشی اش مشغول شود. هرچه قدر هم من، مدیر و معاون مدرسه به او تذکر می‌دادم، هیچ توجه نمی‌کرد. انگار کلاس به دو دسته تقسیم می‌شد: من و بیست و چهار دانش‌آموز، و سعید

او که از نظر درسی فقط املای کلمات دو حرفی را می‌دانست و بس، صحبت‌ها و کارهای من و بقیه‌ی بچه‌ها برایش غریب بود. این جوری خودش را به دور از هیچ دغدغه‌ی یادگیری، توی کلاس سرگرم می‌کرد.

خلاصه جوری بود که هیچ کدام از بچه‌ها حاضر به نشستن در کنار سعید نبودند. تنها کسی که می‌توانست کارهای او را تحمل کند، امیر حسین بود که او هم هزارگاهی به سته می‌آمد و شروع به گریه می‌کرد.

ولی چیزی که مرا ناراحت می‌کرد، رفتار سعید نبود، بلکه رفتار پدر و مادر سعید بود.

پدر سعید برق کش ساختمان بود. گاهی اوقات مدیر مدرسه کارهای تعمیراتی مدرسه را به اموی سپرده. تا آخرین روز مدرسه، هر وقت او را دیدم، لباس کار به تن داشت: شلوار لی خاکی که

تنها یادگار

احسان انتظاری
آموزگار، یزد



سال اول بود که معلم شده بودم. هر ماه آزمون داشتیم. به من گفته بودند نتیجه‌ی این آزمون‌ها برای مسئولان مدرسه مهم است؛ خیلی هم مهم است؛ خصوصاً اگر تازه‌کار و ناشی هم باشی.

نمی‌دانم، شاید برای همه‌ی همکارانم نیز مهم بود که از کلاس سی نفری، حداقل دو نفر رتبه‌ی ممتاز مدرسه را کسب کنند تا کلاس آن‌ها نیز سهمی در موفقیت داشته باشد. یک جورهای فکر می‌کردیم خوب بودنمان را با رتبه آوردن دانش‌آموزانمان می‌سنجدند. یکی از درس‌های فارسی کلاس سوم داستانی داشت که در پایان آن هم ضرب‌المثلی نوشته شده بود. داستان این طور شروع می‌شد: «مردی در کوچه‌های شهر می‌گشت و آواز می‌خواند. میوه‌فروشی از صدای او خوش نمی‌آمد. او تصمیم گرفت کاری کند تا آن مرد دیگر به محله‌ی آن‌ها نیاید. روزی از روزها که باز آن مرد آمد، میوه‌فروش چند میوه‌ی نشسته برداشت و نزد مرد رفت.

میوه‌ها را به او داد و گفت: «این میوه‌ها تمیز و شسته هستند.»

مرد تشکر کرد و به راه افتاد.

در راه به پسرکی رسید. پسرک گفت: «از میوه‌هایت به من هم می‌دهی؟» مرد میوه‌ای به او

درس‌های پونزی، دردهای پونزی

حسن دهقان
آموزگار، یزد





داد. پسرک از آن میوه خورد و به شدت دل درد گرفت. پسرک به سمت میوه‌فروشی رفت. آخر میوه‌فروش بدر او بود. وقتی نزد بدرش رسید، ماجرا را برایش تعریف کرد. میوه‌فروش به شدت از کار خود پشیمان شد و این ضربالمثل را به خاطر آورد: «هر چه کنی به خود کنی...» بارها به بچه‌ها گفته بودم از روی این درس بخوانند و هر بار برایشان مثال می‌آوردم و توضیح می‌دادم: «بچه‌ها، اگر ما به کسی بدی کنیم، به ما بدی می‌رسد. این دنیا مثل پژواک صدا در کوه است، اگر در دامنه‌ی کوهی بلند بگوییم دوست دارم، کوه هم می‌گوید دوست دارم. اگر فحش و ناسزا بگوییم، فحش به ما برمی‌گردد. بعد هم از آن‌ها پرسیده بودم: «بچه‌ها، چرا مرد میوه‌فروش از کارش پشیمان شد؟»

چند روزی از تدریس این درس گذشت. یک شب، اتفاقی چشمم به برنامه‌ی آزمون افتاد. وا! خیلی از بودجه‌بندی آزمون عقب بودیم! فقط همین فردا فرصت داشتم درس‌های عقب افتاده را جبران کنم. فردا باید کاری می‌کرم که با بقیه‌ی روزها فرق داشته باشد؛ چون باید حداقل چهار برابر روزهای عادی تدریس می‌کرم. قرار گذاشت: فردا بچه‌ها نباید در کلاس حرفی بزنند و اظهارنظر کنند. نباید از بچه‌ها سؤالی بپرسم و وقت کلاس را تلف کنم. فقط باید من حرف بزنم و فقط باید درس بدhem و دیگر هیچ روز بعد، زودتر از همه‌ی همکارانم در مدرسه حاضر شدم. خدا را شکر، کلاس نقاشی، زبان، ورزش و چیز دیگر هم نداشتند که من نتوانم به کلاس بروم. فقط باید درسشان می‌دادم. بعد از مدتی طولانی، بچه‌ها وارد کلاس شدند. فوراً قیافه‌ای حق به جانب گرفت. صدایم را کلفت کردم و با جدیت گفتم: «امروز هیچ کس حق ندارد حرف بزند، سؤال بپرسد یا حواسش پرت شود! با مداد بازی کند، چشم‌هایتان باید به لب‌های من دوخته شود، به لب‌های من، فهمیدید؟»

اضطراب داشتم، کاملاً حس می‌کردم دارم عجیب و تند حرف می‌زنم و قوانین را به بچه‌ها دیکته می‌کنم که مبادا زمانی را از دست بدhem. برای آنکه جدیتمن را به رخ بچه‌ها بکشم، با جدیت به علیرضا گفتم: «در عرض سی ثانیه یک بسته پونز را از دفتر بگیر و بیاور. مبادا از سی ثانیه بیشتر شود!»

مثل اینکه بچه‌ها هم فهمیده بودند معلمشان امروز تغییر رویه داده است. سکوت در کلاس حاکم شده بود.

سی ثانیه شده یا نشده، علیرضا بدون اینکه اجازه‌ی ورود بگیرد، به داخل کلاس پرید و بسته‌ی پونز را روی میز گذاشت و نشست. نصف جعبه‌ی پونز را روی میز خالی کردم تا در فرصتی مناسب برگه‌های مربوط به درس ریاضی را که روى تابلو ته کلاس و نیمه کنده شده بودند، سروسامان دهم. بقیه را هم داخل کشو انداختم و در کشویم را محکم بستم و شروع کردم به درس دادن. کل ساعت‌های اول، دوم و سوم درس دادم. هنوز خیلی مانده بود و بچه‌ها خسته شده بودند، اما به روی خود نمی‌آوردن.

هر چه جلوتر می‌رفتیم، بچه‌ها خسته و خسته‌تر می‌شدند. کم کم حواس‌های داشت پرت می‌شد، پچ پچ می‌کردند، گردنشان را می‌چرخاندند، خمیازه‌ی می‌کشیدند، نگاهشان را از من می‌گرفتند، و نارضایتی‌شان را نشان می‌دادند. اما نباید این اتفاق می‌افتاد. هنوز خیلی از درس مانده بود. دستم را بالا بردم و با قدرت هر چه تمام تر به میز کوییدم. بچه‌ها به شدت ترسیدند و خود را جمع و جور کردند. درد شدیدی را احسان کردم، نه از برخورد دستم با میز، از اینکه حداقل ده دوازده پونز تا عمق در دستم فرو رفته بودند. دستم را که بالا آوردم، خون از جای سوراخ‌ها جاری شد. توقع داشتم بچه‌ها دلداری ام بدنه‌ند و آرامم کنند. یکی از بچه‌ها بلند شد و گفت: «آقا اجازه، هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی!»

بچه‌ها بدور خندیدند، بدور ایگر جای زخم پونزها درد نداشت. در عمرم، هیچ وقت به این اندازه سر دو راهی گیر نکرده بودم که آیا الان باید بخندم یا زار زار گریه کنم.

کفش‌های بندی

صدیقه رفیعی
آموزگار دبستان پسرانه شهید ایمانی،
تهران، منطقه ۹

و همکاری در آموزش و بازی). آن‌ها بندها را از کفش‌ها جدا کردند و دوباره شروع به بستن کردند. در این میان، عده‌ی کمی که بلد نبودند از دوستانشان یاد می‌گرفتند. بعد از اینکه بندها را داخل سوراخ کفش‌ها کردند، از آن‌ها خواستم آن‌ها را گره بزنند. برای بعضی این کار مشکل بود، ولی سعی خود را می‌کردند و من همچنان نظارت داشتم و دوست داشتم خودشان تجربه کنند. آن‌ها به دوستانشان اجازه نمی‌دادند در گره زدن کمکشان کنند و می‌خواستند خودشان بزندی بازی باشند. وقتی از آن‌ها پرسیدم چرا نمی‌توانید؟ گفتند: «آخه مامانمان بند کفشهای را می‌بندد». این جای تأسف داشت که اولیا اجازه نمی‌دهند فرزندانشان حتی کارهای ساده و شخصی خود را انجام دهند. این محبت بیش از حد تخریب کننده است. البته درست در لحظه‌ی آخر، یکی از اولیا برای اجازه گرفتن فرزندش به کلاس آمد و وقتی دید پسرش نمی‌تواند بند کفش را گره بزند، با ناراحتی گفت: «من مقصرم، چون همیشه خودم این کار را انجام می‌دهم».

«وی از این روش آموزشی استقبال کرد و گفت امیدوارم چنین برنامه‌هایی در طول سال تحصیلی ادامه پیدا کنند تا بچه‌ها در کنار درس خواندن، این آموزش‌های شخصی را هم بیینند».

آن روز درس هنر خیلی برای دانش‌آموزان جالب و جذاب بود. در پایان نیز به همه کارت امتیازی داده شد تا زمینه جوايز استفاده کنند.

مزایای این روش

۱. آموزش غیرمستقیم بستن بند کفش (کار در گروه)
۲. جذاب و متنوع کردن زنگ هنر
۳. ایجاد شور و نشاط در کلاس
۴. درک و فهم مفهوم «خواستن، توانستن است».

نتیجه

امروزه، به دلیل اینکه اولیا مشغله‌ی کاری زیادی دارند و بیشتر وقت را در بیرون از خانه و دور از کودکان خود مشغول به کار هستند، ترجیح می‌دهند به جای آموزش مهارت‌های شخصی به فرزندشان و از روی محبت، خود اکثر کارهای اورا انجام دهند؛ مثل بستن بند کفش، مبینه پوست کندن برای او، مرتب کردن اثاث و وسایل او، بنای این، نیاز است در کنار برنامه‌ی درسی، در ساعتی به عنوان فوق برنامه‌ی کلاسی یا ساعت هنر و بازی، این مهارت‌ها را به بچه‌ها آموخت.

آموزش مهارت‌های شخصی به دانش آموز

همیشه در کلاس یا راهروی مدرسه می‌دیدم بند کفش بعضی از دانش آموزان باز است. به آن‌ها تذکر می‌دادم و می‌گفتم ممکن است این بند باعث زمین خوردن شما شود و دانش آموز سعی می‌کرد آن را بینند. ولی باز در زمان‌های دیگر این وضعیت تکرار می‌شد. یک روز فکر کردم شاید آن‌ها نمی‌توانند بند کفش‌های خود را بینندند. به این منظور، دنبال راهکاری گشتم که در عین

آموزش بستن بند کفش، طوری رفتار کنم که به شخصیت دانش آموزان لطمه‌ای وارد نشود. قبل از عید سال ۹۴، یک جلسه زنگ هنر انتخاب کرده و پک روز قل به دانش آموزان کلاس گفتم: «بچه‌ها، برای فردا کفش‌های بندی و تمیزتان را به کلاس بیاورید». همه تعجب کردند. بعضی هم زیر لب گفتند: «برای چه؟ ما کفش بندی نداریم» عده‌ای می‌گفتند: «خانم کفش‌های ما کشف هستند، می‌شود کفش خواهر یا برادرمان را بیاوریم؟» و از این گونه حرفها، من گفتم: «نگران نباشید، اولاً می‌توانید تخت کفشن را تمیز کنید، ثانیاً اوردن کفش اعضای خانواده، به شرط بندی بودن، اشکالی ندارد».

بالاخره صحیح روز یکشنبه، بچه‌ها، علاوه بر کیف، کیسه‌هایی پلاستیکی همراه داشتند که درون هر کدام یک جفت کفش بود. البته آن‌ها با خود یک ورق روزنامه هم اورده بودند. در این بین، دو سه نفری هم بودند که اصلاً کفش نیاورده بودند؛ با این توجیه که «کفش بندی نداریم»، بچه‌ها تعجب کرده بودند و از یکدیگر سوال می‌کردند که کفش‌ها برای چیست؟ تا اینکه زنگ هنر فراسید. به آن‌ها گفتم: «همیشه که زنگ هنر مخصوص نقاشی، کاردستی و خوش‌نویسی نیست، بلکه کارهای دیگری هم می‌توان انجام داد که درست و صحیح بودن آن‌ها هنر است. مثلاً درست استفاده کردن از وسائل خود، درست غذا خوردن و استفاده‌ی درست از قاشق و چنگال در هنگام غذا خوردن، و حتی نحوه صحیح بستن بند کفش و کارهایی مثل این‌ها».

بکی از بچه‌ها گفت: «خانم، بند بستن که کاری ندارد. می‌خواهد انجام بددهیم تا شما ببینید!»

گفتم: «باشه. اصلاً یک کاری می‌کنیم. با هم مسابقه می‌گذاریم. هر که زودتر انجام داد، بزند است».

به این ترتیب، آموزش را به وسیله‌ی خودشان و در قالب بازی و هنر شروع کردیم. بچه‌ها ابتدا یک لنگه از کفش خود را به دوستانی که کفش نداشتند دادند تا آن‌ها هم در بازی شرکت کنند (هم‌دلی

فعالیت اول

توجه مرا جلب کرد که پر از لیوان‌های خالی شیر زنگ قبل بود. تصمیم گرفتم با بچه‌ها در مورد استفاده‌ی دوباره از وسایل دور ریختنی و ساختن کاردستی صحبت کنم. بنابراین، به آن‌ها گفتم برای چند روز، لیوان‌های شیرشان را بعد از خوردن آبکشی کنند و نگه دارند و بعد از جمع شدن لیوان‌ها، وسایل تزئینی را که در خانه دارند، با خود به کلاس بیاورند. یک روز آن‌ها توانستند با کمک همدیگر کاردستی‌های زیبایی به صورت جامدادی و جاگلدانی درست کنند. کاردستی‌ها را روی میزهای شان گذاشتند. از اینکه توانسته بودند با دستان کوچک خود از یک چیز دور ریختنی، وسیله‌ای قابل استفاده درست کنند، لذت می‌بردند.

قرار بود در آن هفته درس مربوط به بازیافت مواد در درس علوم تدریس شود و فعالیت‌های مربوط به آن به دانش‌آموزان داده شود. از آن‌جا که طبق روش کاری خودم، فعالیت عملی را برای درک بهتر موضوع و ماندگاری یادگیری مناسب‌تر می‌دانم، بر آن شدم در این درس توجه بچه‌ها را به استفاده از وسایل محیط اطراف خود بپیشتر جلب کنم تا بتوانم به روش آسان تری به اهداف آموزشی موردنظرم دست یابم. مدتی بود که لیوان‌های شیر در مدرسه و بین دانش‌آموزان پخش می‌شد. آن‌ها شیرهارامی خوردن و لیوانش را در سطل آشغال می‌ریختند. در یک زنگ، وقتی وارد کلاس شدم، سطل آشغال کلاس

هر آشغالی دور ریختنی نیست!

نرگس گل محمدی
کارشناس ارشد
آموزگار پایه‌ی اول ابتدایی



فعالیت دوم

در روزهای اول سال، هر لحظه یک دانش‌آموز برای تراش کردن مداد اجازه می‌خواست یا در کنار سطح آشغال در حال تراش زدن بود. یک روز از آن‌ها خواستم از آن به بعد ظرفی مثل جاپنی، جاماساتی یا ظرف کمپوت را که در خانه دور ریختنی محسوب می‌شود، به کلاس بیاورند و تراشه‌های مداد را در آن‌ها بریزنند. بیشتر آن‌ها با کمک بزرگ‌ترها ظرفشان را ترثیئن کرده بودند تا شکیل تر باشند. پس از مدتی، هر میز مقدار زیادی تراشه‌های رنگی داشت. یک روز فعالیت کاردستی ترتیب دادیم و آن‌ها با کمک تراشه‌های، هسب، قیچی و کاغذهای رنگی، کاردستی‌های زیبایی درست کردند با این فعالیت‌ها توانستم به هدف‌های موردنظر خود دست یابم:

- * تقویت ارزش‌گذاری به حفظ محیط‌زیست در دانش‌آموز و انتقال آن به دیگران
- * ایجاد انگیزه در شناسایی وسایل قابل بازیافت
- * نحوه‌ی صحیح استفاده از وسایل محیط اطراف
- * تقویت قدرت دست‌ورزی در دانش‌آموز پایه‌ی اول
- * افزایش حس اعتمادبه‌نفس و استقلال در انجام کارهای مفید



مگو بگوی معلم‌ها صفحه‌ای است برای طرح مسائل و مشکلات و پیشنهادهای معلمان عزیز. ممکن است همکاران گرامی و به خصوص مدیران ارشد آموزش و پرورش، جواب‌هایی به این مگو بگوها داشته باشند. این صفحه می‌تواند با انتشار پاسخ‌هایی که از همکاران عزیز می‌رسد، به صفحه‌ای پربارتر تبدیل شود. پس در خواست داریم با طرح مشکلات حرفه‌ای خود، مجال گفت و گو با دیگر همکاران را نیز فراهم کنید.

نکته: طرح این مسائل فقط انجام رسالت ماهنامه در انتشار نظرات معلمان و همکاران عزیز است و به معنای تأیید محتوای نوشته‌ها نیست.



حرف‌های مگو، بگوی معلم‌ها

بررسی کمی و کیفی طرح‌های اجرا شده در دوره‌ی ابتدایی

قبل از هر چیز لازم به ذکر است که تمامی طرح‌های اجرشده در دوره‌ی ابتدایی مهم و ارزشمند هستند، ولی همیشه در مرحله‌ی توجیه و اجرا دچار مشکلات عدیده و فراوان می‌شوند که درنتیجه، آن هدف غایی و ارزشی حاصل نمی‌شود. برای مثال، می‌توانم به طرح‌های زیر اشاره کنم:

(الف) اجرای مجتمع‌ها با تأکید بر مجتمع‌های شهری؛

(ب) آداب و مهارت‌های زندگی (کرامت)؛

(پ) همیار پلیس؛

(ت) ارزشیابی توصیفی؛

(ث) جابر بن حیان.

این طرح‌ها قرار است با هدف تربیت انسانی با صفات و اخلاقیات انسانی و بهدوراز هر پلیدی و زشتی در نگاه و رفتار اجرا شوند، ولی آنچه تا کنون در مرحله‌ی عمل و اجرا شاهد بوده‌ایم، به نتیجه‌ای دورتر رسیده است. همیشه به دنبال این پاسخ بوده‌ایم که چرا این طرح و همه‌ی طرح‌های دوره‌ی ابتدایی، با وجود همه‌ی توجیهات و برنامه‌ریزی‌ها و همچنین صرف هزینه‌های زیاد، به بار نمی‌نشینند و آن پاسخی را که در پی آن هستیم در پی ندارند. به عنوان معلم ابتدایی، چند دلیل عمدۀ را در رابطه با موفق نبودن طرح‌های دوره‌ی ابتدایی می‌توان ذکر کرد:

۱. **توجیه نشدن معلم به عنوان مجری طرح**، در اجرای همه‌ی طرح‌ها شاهد این هستیم که معلم همه‌ی کارها را خود برعهده گرفته و انجام می‌دهد یا با نگاه سطحی و رفع تکلیف و به‌اجبار به انجام طرح می‌پردازد. برای مثال، در طرح جابرین حیان، یا در طرح آداب و مهارت‌های زندگی، معلمان همیشه از کمبود وقت یا بیهوود بودن طرح شکایت دارند و صرفاً برای رفع تکلیف نوعی کاغذبازی وقت‌گیر از آن یاد می‌کنند.

۲. **نبود تناسب بین زمان در نظر گرفته شده برای اجرای طرح‌ها و وقت کلاس**، اجرای طرح ارزشیابی توصیفی در چند سال اخیر وجود دفترها و برگه‌هایی که تکمیل آن‌ها وقت زیادی از معلم می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد او به بقیه‌ی طرح‌ها رسیدگی و آن را اجرا کند.

۳. **نگرش اشتباه معلمان**. اکثر معلمان دوره‌ی ابتدایی در اجرای طرح‌ها، خود را در میدان مسابقه تصور می‌کنند و به رقابت با یکدیگر می‌پردازند.

در واقع، در اجرای طرح‌ها، برای مثال، در طرح جابرین حیان، تمامی فعالیت‌ها باید بر عهده‌ی دانش‌آموز باشد و معلم بیشتر باید ناظر و هادی جریان باشد. ولی در عمل معلم یا اولیای دانش‌آموز همه‌ی فعالیت‌ها را بر عهده می‌گیرند و انجام می‌دهند و در عرصه‌ی عمل و مسابقه هم رقابت بین معلمان و برای کسب رتبه است، نه دانش‌آموزان.

۴. **ارزشیابی و نظرسنجی نکردن از خود معلمان**، به عنوان مجریان طرح‌ها. انتظار می‌رفت بعد از انجام تمامی طرح‌های دوره‌ی ابتدایی، از خود معلمان دوره‌ی ابتدایی نظرسنجی صورت گیرد تا کمبودها و نواقص طرح معلوم شود و در اجرا و برنامه‌ریزی طرح‌ها، نظر معلمان و کارشناسان هم اعمال شود تا طرح به نحو احسن برنامه‌ریزی و اجرا شود.

۵. **وقت‌گیر بودن و تکیه‌ی زیاد بر کاغذبازی در طرح‌ها**. از آنجاکه وقت معلمان در دوره‌ی ابتدایی محدود است و تعداد داشت آموزان در کلاس‌ها زیاد، همیشه معلمان را دچار کمبود وقت می‌کند.

آموزش‌وپرورش نهادی است که می‌تواند شخصیت انسانی را برای آینده بسازد. پس باید طرح‌هایی که در مدارس اجرا می‌شوند، کارشناسانه و با در نظر گرفتن توان و نیاز و ظرفیت همه‌ی مناطق و استان‌های کشور باشند. باید برنامه‌ریزی درست و اصولی اعمال شود تا در مقام اجرا و عمل دچار مشکل نشویم. اگر به همه‌ی طرح‌های اجرشده‌ی دوره‌ی ابتدایی چند سال اخیر نگاهی کلی داشته باشیم، شاهدیم که هیچ کدام از آن‌ها، آن‌طور که باید، به هدف غایی و ارزشمندی که در ذات خود داشته‌اند نرسیده‌اند.

همه‌ی طرح‌های نامبرده ارزشمند و دارای هدف و در جهت انسان سازی و تربیت نسلی آگاه، مسئول، خلاق و بالاخلاق هستند، ولی تا زمانی که نتوانند معلم را به عنوان مجری و اولیای دانش‌آموز

را به عنوان رابط طرح‌ها توجیه کنند و همچنین تا نتوانند انگیزه‌ی کافی را به معلم

بدهند، در مقام اجرا و عمل دچار مشکل می‌شوند و کلیت آموزش‌وپرورش

را در راه رسیدن به اهداف عالیه با مشکل روبرو می‌کنند و در عمل

هزینه‌های مادی و معنوی زیادی خواهند داشت که هیچ‌گونه بار

تربیتی و آموزشی در پی ندارند.

مجتبی دهدار

دانشجوی دکترای علوم تربیتی

(برنامه‌ریزی درسی)

مهمنترین چالش‌های معلمی

معلمی هنر است و معلم باید هنرمند باشد. دنیا و جامعه‌ی امروز معلمانی برای تربیت نسلی آگاه و فکور و پرسشگر نیاز دارد. برای چنین هدفی معلمان نقش بهسزایی برعهده دارند و اگر آن‌ها بدانند چه قدرت و شأن و جایگاهی دارند، بهطور قطع بهتر و بیشتر از آنچه هستند عمل خواهند کرد. در این راستا، چالش‌هایی موجب می‌شود آموزش، همراه با پرورش، به اهداف خود نرسد. در زیر به برخی از این چالش‌ها اشاره می‌کنم:

۱. جسارت نداشتن برخی معلمان در انجام بعضی از فعالیت‌های ارزشمند آموزشی و پرورشی،
بهدلایلی مثل:

عادت به پاسخگو بودن محض در محیط کار؛ احترام نگذاشتن به خود؛ آگاهی ناکافی درخصوص مسائل تربیتی و آموزشی مرتبط به کار معلمی در حوزه‌ی آموزش‌های تخصصی؛ وجود مدیران پاسخگو و مدارس پاسخگو؛ نبود حمایت‌های لازم مالی و معنوی از سوی مدیران و اداره‌ها؛ نبود بازخورد مناسب و تقدیر به موقع و شایسته از افراد علاقه‌مند و فعال در اجرای طرح‌های آموزشی و پرورشی

۲. ستاب برخی همکاران در تدریس درس‌ها، بهدلایلی مثل:

✓ توقعات اشتباه برخی مدارس و عمدتاً خانواده‌ها، بهدلیل مقایسه‌ی غلط معلم و مدرسه‌ای با معلم و مدرسه‌ی دیگر، از جهت جلو بودن در تدریس صفحات کتاب درسی ✓ نگرانی از بابت تمام نشدن کتاب، بهدلیل حجم تقریباً بالای برخی درس‌های دبستان ✓ کم سایقه بودن در پایه‌ی مورد تدریس و ناگاهی و اشراط لازم در تدریس محتوای درس‌ها ✓ توجه و تأکید بیش از اندازه به برگزاری آزمون‌های کمکی ✓ تصور اشتباه درباره‌ی اینکه کتاب‌ها باید تا اسفند تمام شوند تا فرست مرور داشته باشند.

۳. ناآشنایی معلمان با تکنیک‌های خوب گوش دادن و خوب دیدن، بهدلیل:

✓ آشنا نبودن آنان با فلسفه‌ی رفتار با کودک؛ ✓ برگزار نشدن دوره‌های آموزشی به منظور آموزش تکنیک‌های برقراری ارتباط مؤثر و مهارت‌های زندگی برای معلمان؛ ✓ پی نبردن معلمان به اهمیت کسب مهارت‌هایی چون خوب گوش دادن و... برای دانش‌آموزان و تأکید بر آموزش محتوای داخل کتاب‌ها، بدون توجه به اهداف پنهان آن‌ها.

۴. کم توجهی به ایجاد ارتباط عاطفی مناسب با دانش‌آموزان، بهدلیل:

✓ حاکم نبودن فضای دوستی و محبت بین معلم و دانش‌آموز؛ ✓ استفاده از برخی روش‌های تنبیه‌ی نامناسب، به عنوان اولین گزینه‌ی انتخابی.

۵. ارزشیابی ناصحیح دانش‌آموزان

✓ استفاده از مشیاس‌های اندازه‌گیری در ارزشیابی توصیفی؛ ✓ ناآشنایی با نحوه تدوین آزمون عملکردی؛ ✓ تأکید بر باورهای سنتی قدیم در ارزشیابی؛ ✓ مقایسه‌ی مشیاس‌های توصیفی با نمره‌های کمی؛ ✓ نداشتن روحیه‌ی انعطاف‌پذیری در اجرای ارزشیابی توصیفی؛ ✓ برگزار نشدن دوره‌های جدید بازآموزی ارزشیابی توصیفی برای همکاران.

۶. تراکم بالای دانش‌آموز در کلاس‌های درس

✓ جمعیت بالای دانش‌آموز؛ ✓ نبود کلاس و فضای مناسب و کافی.

۷. توقع اشتباه مدیران مدارس از معلمان، بهدلیل:

✓ ناآشنایی آنان با ساختار کتاب‌های جدید درسی؛ ✓ ناآشنایی آنان با ارزشیابی توصیفی؛ ✓ خدماتی و اجرایی شدن بعضی مدیران به جای آموزشی بودن آنان؛ بهدلیل گرفتار شدن آن‌ها در محیطی که ارائه‌ی آمار و اطلاعات و گزارش به مدیران بالادستی و پاسخگو شدن فضای مدرسه، محبوبیت بیشتری را در اداره در پی دارد.

۸. توقع اشتباه و گاه نایه‌جای برخی والدین

✓ ناآشنایی والدین با ساختار کتاب‌های جدید درسی؛ ✓ ناآشنایی والدین با ارزشیابی توصیفی؛ ✓ مقایسه‌های اشتباه آنان (مقایسه‌ی معلم و مدرسه با معلم و مدرسه‌ی دیگر) آن‌هم صرفاً براساس تعداد پلی‌ها، تعداد تکالیف سنتی چون رونویسی، و سخت‌گیری‌ها و تنبیه‌هایی مانند جریمه‌های سنگین.

۹. آماده نبودن دانش‌آموزان پایه‌ی اول برای ورود به دبستان

✓ ناآشنایی والدین با روش‌های تربیتی صحیح از بدو تولد تا قبل از دبستان؛ ✓ ناهماهنگی چشم و دست دانش‌آموزان پایه‌ی اول که گاهی ضعف درسی آنان را در پی دارد.

۱۰. کمبود کمک‌های مالی والدین

✓ جانیقتادن فرهنگ مشارکت در امور مدرسه در میان خانواده‌ها؛ ✓ کمک نکردن والدین به مدرسه در موارد مالی و برای تأمین اقلام و وسایل لازم آموزشی و تربیتی، تداعی اینکه نباید به مدارس کمک مالی کرد.

نگاهی به مسائل مدرسه‌ای

۲۷ تا ۲۸ سال پیش وقتی وارد آموزش‌وپرورش شدم، انگیزه‌ی بالای داشتم و هرگز تصور نمی‌کردم آموزش‌وپرورش با کمبود امکانات رو به رو باشد. اما وقتی در دل آن کار کردم، دیدم آموزش‌وپرورش به قدری کمبود امکانات دارد که حد ندارد و نیاز است همه‌ی بخش‌ها چه خصوصی و چه دولتی دست به دست هم دهنند تا آن را از این بحران خارج کنند. متأسفانه، پس از گذشت سال‌ها، می‌بینیم هنوز در نقطه‌ی سرخ‌هستیم و دور خود می‌چرخیم. در حال حرکت از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن هستیم، اما چار دوگانگی شده‌ایم. نه توانسته‌ایم سنتی بمانیم و نه توانسته‌ایم مدرن عمل کنیم. زیرساختمان‌ها فراهم نشده است، آموزش‌وپرورش با چالش جدی رو به روست...

کلاس‌های ضمن خدمت

زمانی بود در خصوص کلاس‌های ضمن خدمت سخت‌گیری می‌شد. ابتدا نیاز سنجی می‌کردند چه کلاس‌هایی نیاز است و سپس دوره را برگزار می‌کردند. حضور و غیاب می‌کردند و کلاس‌ها به گونه‌ای برگزار می‌شدند که لطمه‌ای به کلاس همکار نخورد. اما آموزش‌وپرورش با مشکل مالی رو به رو شد و کلاس‌ها از حضوری به نیمه‌حضوری و بعد به وسیله‌ی لوح‌فرشده برگزار شد. گرچه بعضی همکاران از روش سی‌دی راضی هستند، اما این شیوه به یادگیری لطمه می‌زند. چون همکاران ما گاهی در انجام تکالیف درس‌های لوح‌فرشده به هم یاری می‌رسانند (!) اثربخشی کلاس زیاد است و در صورتی که معلم یا همکار ابهامی در موضوع داشته باشد، می‌تواند از استاد راهنمایی بگیرد، اما با برگزاری کلاس در قالب سی‌دی یادگیری واقعی اتفاق نمی‌افتد؛ هر چند که این شیوه نوعی صرفه‌جویی اقتصادی محسوب می‌شود. در ضمن خدمت استادان خوبی داریم. استادانی که دوره‌هایی را گذرانده و آزمون‌های سختی را پشت سر گذاشته‌اند؛ اما در نحوه‌ی آموزش با مشکل رو به رو هستیم. مثلاً خاطرمند هست در گذشته کلاس‌های ضمن خدمت با موضوع «روابط انسانی در آموزش‌وپرورش» و «روابط عمومی الکترونیکی» به صورت تئوری و عملی با روان‌شناسان و جامعه‌شناسان برگزار می‌شد و از این کلاس‌ها لذت می‌بردیم.

مدرک مهم‌تر است یا سواد

در چند سال اخیر، سطح سواد معلمان، به لحاظ مدرک، افزایش پیدا کرده است و بهندرت معلمی با مدرک دیپلم داریم. راه ادامه‌ی تحصیل هموار شده است؛ مثلاً از طریق دانشگاه فرهنگیان. نسبت به گذشته پیشرفت داشته‌ایم، البته بحث بندۀ سواد علمی نیست. مدرک در حل مسائل آموزشی و تربیتی کلاس بی‌اثر نیست. این بستگی به خود معلم دارد که بتواند از علمش استفاده کند! معلم باید در ازای هر یک ساعت تدریس دو ساعت مطالعه داشته باشد تا دایرۀ اطلاعاتی از سوالات دانش‌آموزان فراتر باشد. مطالعه‌ی آزاد لازم دارد. او باید سطح سواد علمی اش را بالا ببرد.

کمبود انگیزهٔ معلمی

قرش جوانی که تازه وارد آموزش‌وپرورش شده‌اند، انگیزه‌ی کافی و لازم را برای معلمی ندارند. درصد اندکی از معلمان انگیزه‌ی کار دارند. ما در گذشته با عشق و علاقه کار می‌کردیم، به عشق بچه‌ها کار می‌کردیم. اما الان این علاقه در کار نیست و بهندرت می‌بینیم آموزگار یا دبیری به عشق بچه‌ها کار کند. در گذشته همه می‌گفتند آموزش‌وپرورش به لحاظ مالی دچار فقر است. من خودم را انتخاب کردم و خواستم در آموزش‌وپرورش بمانم، اما قرش جوان

مهرداد بهمنی
مدیر روابط عمومی آموزش‌وپرورش
شهرستان رباط‌کریم

فعلی چنین نگاهی ندارد. در گذشته، اعتماد خانواده‌ها به معلمان زیاد بود، اما الان این اعتماد کمتر شده است.

کمبود سواد رسانه‌ای معلم

الان شرایط جامعه رو به پیشرفت است و بچه‌ها پیچیدگی‌های خودشان را دارند. الان اینترنت حرف اول را می‌زند و گوشی‌های همراه از ماهواره جلوترند. بیشتر بچه‌ها هم به این وسایل دسترسی دارند. لذا باید راهکارهای صحیح استفاده از این ابزارها را آموزش دهیم، هر چند بهتر است اول فرهنگ‌سازی کنیم و سپس آموزش بدیم و آن‌ها را در اختیار دانش‌آموزان بگذاریم. امروزه مربیان تربیتی به سلاح روز مسلح نیستند و در حل ابتدایی ترین مسائل در می‌مانند. مثلاً در دهه ۶۰ هر مربی تربیتی یک روز در هفته را آزاد بود و ابزارهای مورد نیاز مربی تربیتی را آموزش می‌دید. در آن دهه، مربی تربیتی به خوش‌نویسی یا نقاشی به کمک نیاز داشت و همان آموزش را می‌دید. یا اگر بحث تربیت دانش‌آموز بود، از تهران استادان برجسته که به علم روز مجهز بودند، سمینار تربیتی برگزار می‌کردیم، اما الان این فعالیت‌ها در بخش معلمان پرورشی کم شده است.

آموزش مربیان

در دوره‌هایی، نیروهای آموزش ندیده وارد آموزش و پرورش شدند و شروع کردند به آموزش بچه‌ها و این کار را خراب کرد. الان خوشبختانه دانشگاه فرهنگیان چند سالی است راه افتاده و خروجی‌اش وارد مناطق می‌شود و به یقین یاد و خاطره‌ی همان نیروهای تربیت معلم را زنده می‌کند. در ریاضت‌کریم، تربیت معلمی داشتیم که حدوداً ۲۰ سالی تعطیل شده بود و این دانسته یا ندانسته لطمہ‌ای بود که به نظام آموزش و پرورش وارد شد. بحث مشارکت‌پذیری تنها راه حلی است که می‌تواند آموزش و پرورش را از این چاه نجات دهد؛ از لحاظ مالی، تربیتی و اقتصادی، یعنی همه باید کمک کنند.

سنند تحول بنیادین

سنند تحول بنیادین کاری بسیار عالی است، اما چقدر می‌توانیم به آن برسیم؟ به منابع مالی آن اشاره نشده است. برای مثال، ورزش دانش‌آموزان. شنا که در زمان حضرت رسول(ص) به آن سفارش شده و ورزش شادی است و باعث شادابی می‌شود و بیماری‌ها را هم دور می‌کند، وقتی در پایه‌ی سوم ابتدایی برای اولین بار طرح اجرای آن انجام شد، بسیار عالی بود، اما چون زیرساخت‌های مالی مشخص نشد، این طرح باکوت شد و در سال اول ناتمام ماند. چون آموزش و پرورش به اندازه‌ی کافی استخراج نداشت، بچه‌ها را فرستادیم بخش خصوصی. بیشتر خانواده‌های توanstند هزینه‌های پرداخت می‌کردند و پس از یک سال آموزش و پرورش کوهی از بدھی به استخرها داشت. سال دوم استخرها قرارداد نبستند، چون آموزش و پرورش بدھی داشت و این طرح اجرا نشد. همه‌ی نهادها باید کمک کنند تا آموزش و پرورش را نجات دهند. طرح‌ها عالی و خوب هستند، اما قبل از اجرای طرح باید زیرساخت‌های مالی مشخص شوند.

بخش‌نامه‌های موازی

یکی از گلایه‌های مدیران یا معاونان مدارس، زیاد بودن بخش‌نامه‌های است. واحدهای اداری بر حسب ضرورت کاریشان بخش‌نامه‌هایی را به مدرسه‌ها می‌فرستند. ما بخش‌نامه‌های موازی زیادی داریم. بهتر است بخش‌ها با هم وحدت داشته باشند و بخش‌نامه‌های مشترک یکی شوند.

به من نگاه کن!

کبری محمودی

این کار رو بکنم، مامان نمی‌دونی چه کیفی کردم! حالا می‌خواهم خودم فیلم‌ها رواز اینترنت بگیرم و ببرم برای کلاس‌مون.» معلم شاید به خاطر تشویق و حمایت از دانش‌آموزی خاص این کار را کرده است. شاید هم برای اینکه با سپردن کار به یک نفر، می‌خواست نتیجه‌ی بهتری بگیرد. شاید حتی برای جلوگیری از شلوغی کلاس چنین حرفي زده است! اما پسر من این رفتار را حمل بر ارزشمند بودن خود کرده بود. در نتیجه، چنان روحیه‌ی مثبتی گرفته که انگیزه‌ی تلاش در او بیدار شده است.

یاد روزهای دانش‌آموزی خودم افتادم، وقتی معلم از یک دانش‌آموز می‌خواست برود و از دفتر مدرسه گج بیاورد، انگار به او یک بیست کله گنده در درسی سخت داده باشد! انگار هدیه‌ای ارزشمند گرفته باشد. سرخوش به دفتر مدرسه می‌رفت و با افتخار می‌گفت معلم ما را فرستاده است گج بیاوریم. چه دقیقی هم می‌کرد تا حتماً از هر رنگ گج یکی دو تا بردارد.

چندبار از پسرم چنین برخوردهایی که رگه‌هایی از واگذاری مسئولیت در آن حس می‌شود، شنیده بودم. یکبار معلم ورزش، پس از پایان ساعت ورزش، از پسرم خواسته بود او و دوستش توبه‌هارا جمع کنند و در محل مخصوص خود قرار دهند. یک بار هم معلم پرورشی از او خواسته بود سبد‌های شیر نعذیه را به همراه سه نفر دیگر به کلاس‌ها ببرند و بین بچه‌ها پخش کنند. هر بار، بعد از این اتفاقات، پسرم با شوق و ذوق برایم می‌گفت چه اندازه خوش حال شده است که این مسئولیت را به او داده‌اند. این

حسن کچل آنقدر تنبل بود که یک روز مادر به زور و با حیله از خانه بیرونش کرد و در را به رویش بست. حسن مانده و درمانده رفت و پس از کلی ماجرا که بر او رفت، موفق به خانه بازگشت. هیچ وقت از ابتدای این قصه خوشم نمی‌آمد. با اینکه داستان پایان خوشی داشت، من به خاطر حیله‌ی مادر حسن در بیرون کردن پسرش از خانه، آن رانمی‌پسندیدم. با رهافکر می‌کردم، مادر حسن می‌توانست طور دیگری پسرش را از خانه بیرون بیندارد. شاید فقط کافی بود حسی از مسئولیت پذیری و ارزشمند بودن را در حسن بیدار کند تا او به خود بیاید و انگیزه‌ی تلاش پیدا کند!

امروز: من برای کلاس گج آوردم

یک روز پسرم خوش حال تراز معمول به خانه آمد. از او پرسیدم چه شده است که کبکت خروس می‌خواند؟ چندان توجهی نکرد، اما با هیجان گفت: مامان، می‌شود یک سی دی بگیرم و چند تا فیلم درسی برای کلاس‌مان در آن کپی کنم؟ گفتم چرا نمی‌شود، اما می‌خواستم بدانم چه اتفاق‌داده این بچه حتی به راحتی حاضر نیست کفش‌های خود را در جاک‌فتشی بگذارد. حال چطور شده که می‌خواهد رحمت بکشد و فیلم‌های درسی اش را در اینترنت پیدا کند؟ به طعنه پرسیدم، چه خبر شده؟ گفت: «آخه خانممان خیلی منو قبول داره. امروز می‌خواستیم از گوشی خانممون چند تا فیلم درسی رو کپی کنیم روی تخته‌ی هوشمند. معلم‌مون به دو تا دوستم گفت اونا بشنیشنده و فقط من



بینیم هم کلاسیم یه بچه‌ی کوچک‌تر رو اذیت می‌کنه، حسابشو می‌رسم. یه لشکر جمع کردم تا مراقب بچه‌شلوغای قلدر باشیم. حالا همه‌ی کلاس اولی‌ها و دومی‌ها دیگه خیالشون راحت باشه که ما هستیم.»

و این جمله‌ی آخر را کمی کوبنده‌تر ادا کرد. انگار تازه کشف می‌کرد سرمسته‌ی یک گروه بودن چه مزه‌ای دارد! حس می‌کردم برای خود و گروهش برنامه‌دارد. مگر چه اتفاق خاصی افتاده بود؟ آیا جز این است که یک نفر، آن هم یک بچه، از او حمایت خواسته بود؟ بسیار گذشته هم حدود یک هفته‌ای مسئول دیدن تکالیف بچه‌های کلاس بود. فکر می‌کرد معلمش فقط به او اعتماد دارد. سعی می‌کرد کاری را که به او سپرده شده بود، خوب انجام دهد تا این اعتماد از بین نزود. جالب اینجاست که می‌گفت: «اگه کارم خوب باشه، شاید خانم مبصرم کنه» و این امید به او انگیزه می‌داد.

فرد‌ها: من مدیر خواهم شد

راستش را بخواهید، از این برخوردهای اولیای مدرسه یادگرفتم، من هم از حس «نیاز کودک به مورد توجه بودن» استفاده کنم. حالاخیلی سعی می‌کنم در خانه به فرزندم مسئولیت‌هایی کوچک بدهم تا اعتماد به نفس پیدا کند و برای پذیرش مسئولیت‌هایی بزرگ‌تر در آینده آماده شود. و اگر معلم، معاون یا مدیر مدرسه بودم، حتماً به این موضوع توجه بیشتری می‌کرم.

نوع کارها حسی از ارزشمند بودن به آدم می‌دهد؛ که ارزش آن‌ها از نمره و پاداش مادی بالاتر است. این رفتارها راههایی بسیار ساده و در دسترس هستند که حسی از مورد توجه بودن و مقبولیت به کودک و نوجوان می‌دهد. حتی یک بار پسرم از این خوش‌حال بود که در مسیر مدرسه به خانه، هنگام عبور از کنار خیابان، یک راننده‌ی تاکسی برایش بوق زده بود و به او احساس یک مسافر بودن دست داده بود. پسرم از این حرکت راننده خوش‌حال شده بود، چون حس می‌کرد به او توجه شده است! در واقع دیده شده بود. یک روز از پدرش پرسید، بایا شما با مدیر ما آشنایی قبلی داری؟ وقتی پدرش گفت نه، متعجب ماند: «بس چرا مدیر به من گفت به پدرت سلام مرا برسان؟! فکر می‌کرد، حتماً مدیرمان مرا خیلی دوست دارد.»
باز هم حسی از مورد توجه قرار گرفتن را تجربه می‌کرد.

فرد: من مبصر می‌شوم

یک روز متوجه شدم، هنگام خروج از مدرسه، یکی از بچه‌های کوچک‌تر را با چشم تعقیب می‌کند. پرسیدم، پسرم فلانی را می‌شناسی؟ با هیجان جواب داد: «دیروز تو حیاط مدرسه شناختم. اومد به من گفت، یکی از کلاس ششمی‌ها که تو کلاس شماست، منو اذیت می‌کنه. می‌خوادم منو بزنم. می‌شه تو باهاش دعوا کنی؟»
بعد مکثی کرد و ادامه داد: «مامان، باور کن، از این به بعد، اگر

مسئولیت‌پذیری

دانش‌آموزان از بزرگ‌ترین سرمایه‌های انسانی هر جامعه به حساب می‌آیند و یکی از اهداف مهم هر نظام آموزشی، تربیت دانش‌آموزانی مسئولیت‌پذیر است. مسئولیت‌پذیری یعنی عادت یا توانایی پذیرفتن کاری که مستلزم پاسخگویی در برابر دیگران است. مسئولیت‌پذیری مهارتی اجتماعی است که به انسان راه زندگی کردن در جامعه را می‌آموزد، شخصیت می‌دهد و ظرفیت‌های او را به منظور انجام دادن وظایف فردی، به عنوان عضو جامعه، توسعه می‌بخشد. اما چگونه می‌توان حسن مسئولیت‌پذیری را در دانش‌آموزان پرورش داد و تقویت کرد. در این نوشتار بر آنیم که نقش عوامل مؤثر بر مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان را بررسی کنیم.

لطفاً نگویید چه بکنم!

چند عامل مؤثر در مسئولیت‌پذیر شدن دانش‌آموزان

عادل رمضانی‌پور، شاغل در آموزش‌وپرورش گیلان، روبدار

لذا آمادگی دارند بسیار فراتر از میزانی که باور شده‌اند، مسئولیت‌پذیرند و نقش ایفا کنند. اما دانش‌آموزانی که از میزان خودآگاهی و خودبادی بالایی برخوردارند، حس شناخت این توانایی‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای در آنان مشاهده می‌شود. بنابراین باید در صدد باشیم دانش‌آموزان شناخت صحیح و مناسبی از توانایی‌ها و داشته‌های خود داشته باشند و در آن‌ها این باور را ایجاد کنیم که در صحنه‌ی عمل نیز از این توانایی‌ها به طور شایسته‌ای سود ببرند. با توجه به اینکه حس مسئولیت‌پذیری بیانگر نوعی نگرش و مهارت است و هر نوع نگرش و مهارتی آموختنی و اکتسابی است، این مهارت باید به تدریج از ابتدای زندگی آموخته شود. در واقع، یک فرد هرگز نمی‌تواند فتاری مسئولانه داشته باشد، مگر آنکه آن را در طول زندگی آموخته باشد. بنابر آنچه گذشت، اگر شرایطی را برای مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان فراهم نکنیم، نمی‌توانیم از آن‌ها نظر انتظار مسئولیت‌پذیری و مشارکت داشته باشیم. برخی از پیامدهای ایجاد مسئولیت‌پذیری در دانش‌آموزان عبارتند از:

- ۱ ایجاد انگیزه‌ی مشارکت‌پذیری؛ سخت‌کوشی و مبارزه‌جویی؛**
- ۲ شناسایی و شکوفایی استعدادها؛**
- ۳ ایجاد تعهد و پشتکار نسبت به انجام دادن کار؛**
- ۴ رشد فکری و رشد شخصیت؛**
- ۵ افزایش عزت‌نفس؛**
- ۶ ایجاد توانایی پذیرش اشتباه؛**
- ۷ فراهم شدن زمینه‌ی توانمندی در سایر مهارت‌های زندگی.**

خودآگاهی و خودبادی

خودآگاهی یا شناخت دقیق و درست از خود و به معنای شناخت نگرش‌ها، آراء، عقاید، هیجانات، توانایی‌ها، مهارت‌ها و حتی کاستی‌های خود است. آگاه بودن از خصلت‌ها و استعدادهای خود، می‌تواند سرچشممه‌ی تعارض‌های فراوان و شکستهای اصلی زندگی انسان باشد. گذشته از این، خودشناسی پیش‌نیاز روابط مؤثر اجتماعی و بین فردی است. بنابراین، هر دانش‌آموز با کسب مهارت خودآگاهی، تصویر واقع‌بینانه‌ای از خود پیدا می‌کند تا بتواند بهتر از عهده‌ی مسئولیت‌های فردی و اجتماعی خود برآید. ساختار نهادهای اجتماعی جوامع بشری هم ایجاب می‌کند که افراد خواسته یا ناخواسته در این نهادها و گروه‌ها عضویت بپذیرند و نقش‌هایی را ایفا کنند. اقتضای این پذیرش نیز بر عهده گرفتن مسئولیت و انجام وظایف مربوط به آن است. اما عضویت در بعضی نهادها اختیاری و انتخابی و عضویت در بعضی دیگر مانند گروه کلاس و مدرسه و خانواده، اجباری و اجتناب‌ناپذیر است. اجتناب‌ناپذیر بودن عضویت در بعضی نهادها اقتضا می‌کند که دانش‌آموزان خود را برای مؤثر بودن در آن‌ها آماده کنند. بدین جهت، باید دانش‌آموزان را با مسئولیت‌های مدرسه و کارهای خانه درگیر کنیم و کارهای نسبتاً سنتگینی را که از نظر خودشان انجام آن‌ها برایشان مشکل است، به آنان واگذاریم و با همیاری و همکاری تمھیدی فراهم کنیم تا با موفقیت کارها را به سر منزل مقصود برسانند. تابه خودبادوری در انجام مسئولیت‌های بررسند. زمانی دانش‌آموز به خودبادوری می‌رسد که اطمینان حاصل کند می‌تواند درباره‌ی موضوع خاصی تصمیم بگیرد، اقداماتی را در آن راستا انجام دهد و بر کارآمد بودن توانایی‌های خود ایمان داشته باشد. دانش‌آموزان در هر سن و سالی توانایی‌های بالقوه و بالفعلی دارند.

نقش آموزگار و فعالیت‌های مشارکتی مدرسه در مسئولیت‌پذیر شدن دانش آموزان

مسئولیت‌پذیری یکی از ابعاد شخصیت سالم و ویژگی بسیار مهمی در کلاس درس است و آموزگار نقش مهمی در کسب مسئولیت‌پذیری دانش آموز در مدرسه، خانواده و اجتماع بر عهده دارد. یادگیری مبتنی بر خود، به عنوان یکی از روش‌های افزایش مسئولیت، موجب می‌شود یادگیرنده خود را مسئول ساختن زندگی بداند. این مهارت آموزش خود و نیز مسئول ساختن زندگی بداند. این مهارت آموزش مهارت‌های درون فردی را افزایش می‌دهد. دانش آموز می‌آموزد رفتار خود را ارزیابی و بهطور خلاق آن را بازسازی کند. در مدرسه باید مهارت‌های تصمیم‌گیری و انتخاب درست آموزش داده شود. دانش آموزان باید در فرایند تدریس و یادگیری فعالیت و مشارکت داشته باشند و تدریس صرفاً معلم محور نباشد.

اولین قدم آموزگاران در افزایش مسئولیت‌پذیری این است که دانش آموزان را افرادی صاحب تفکر در نظر بگیرند که می‌توانند مستقل بیندیشند؛ افرادی که وقتی با مشکل یا مسئله‌ای برخورد می‌کنند، فعالانه به دنبال راه حل می‌گردند. دانش آموزان زمانی مسئولیت‌پذیری را می‌آموزند که اولیای مدرسه مسئولیت‌پذیری را به نمایش بگذارند و زمانی آن را بهتر یاد می‌گیرند که اولیای مدرسه از آنان توقع مسئولیت‌پذیری داشته باشند. و فرستهای لازم را برای رشد آن ایجاد کنند.

برای نمونه، مسئولیت‌پذیری در دانش آموزان و رعایت نظم و مقررات توسط آن‌ها هنگامی کارایی و اثربخشی زیادی دارد که مسئولان و مریبان مدرسه آن‌ها را در برقراری این نظم و قواعد دخالت دهند و نیز احساس تعلق به محیط آموزشی را در آنان ایجاد کنند.

مدرسه‌های جیین بهترین نهادهای افزایش عزت نفس در دانش آموزان است که خود لازمه‌ی مسئولیت‌پذیری است، بدین جهت، مدرسه باید زمینه‌های تقویت عزت نفس را در دانش آموزان فراهم سازد.



عکاس: محمد مصطفی کرمی - تهران - هفتمین جشنواره عکس رشد

زمانی که دانش آموز احساس کرد خود و دیگران او را مفید می‌داند، عزت نفس او قوام می‌یابد. از جمله اقدامات در این باره می‌توان به تشکیل شوراهای دانش آموزی اشاره کرد.

نقش خانواده در مسئولیت‌پذیر شدن دانش آموزان

خانواده نخستین محیطی است که دانش آموز در آن با مقوله‌ای به نام مسئولیت و مسئولیت‌پذیری آشنا می‌شود. بالاترین میزان مسئولیت‌پذیری در بین فرزندان خانواده‌های قاطع و کمترین آن در بین فرزندان خانواده‌های سهل‌انگار مشاهده شده است. در واقع، فرزندان خانواده‌های قاطع به دلیل آنکه از استقلال لازم برخوردار بوده‌اند و در عین حال والدین از آنان حمایت‌هایی بجا و مناسب کرده‌اند و نیز در تصمیم‌گیری‌های مهم خانوادگی سهیم بوده‌اند، بیش از فرزندان سایر سبک‌های خانوادگی (خانواده‌های آسان‌گیر) احساس تعهد می‌کنند و در امور خانواده مشارکت دارند. شیوه‌های تربیتی والدین سهیمی مهم در پرورش احساس مسئولیت آنان دارد.

به فرزندان خود‌الگویی مناسب از مسئولیت‌پذیری ارائه دهیم. ما چه بخواهیم چه نخواهیم، تحت تأثیر الگوهای گوناگون قرار می‌گیریم. اگر والدین احساس مسئولیت و مراقبت را در کلیه‌ی رفتارهای خود نشان دهند، فرزندان نیز تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. بهترین شیوه‌ی آموزش مسئولیت‌پذیری به فرزندان آن است که تا حد ممکن در حضور آن‌ها مسئولیت‌پذیر باشیم، به آن‌ها نشان دهیم که برای دیگران ارزش قائلیم و آنان را در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی مشارکت دهیم. در مجموع می‌توان گفت، حس مسئولیت‌پذیری در فرزندان به تجربه‌های آن‌ها در خانواده بستگی دارد. هر گاه والدین سرشمشق خوبی از مسئولیت‌پذیری در خانواده ارائه دهند و فرزندان خود را به همکاری و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها تشویق کنند و از انتقاد غیرمنصفانه و بی‌احترامی به کودکان پرهیزند، زمینه‌ی مناسبی برای پرورش احساس مسئولیت در آنان فراهم کرده‌اند. گفتن قصه و انجام بازی در سنین کودکی ازباری مناسب برای پرورش رفتارهای توأم با احساس مسئولیت در آنان به شمار می‌آید.

منابع

۱. خضری، حسن؛ بزرگ، کاظم (۱۳۸۹). ایجاد مسئولیت‌پذیری در کودکان و نوجوانان. مجله‌ی پیوند. شماره‌ی ۳۷۳.
۲. خردل، سکینه (۱۳۹۱). بررسی رابطه‌ی بین عزت نفس، خودمختاری و انصاف با مسئولیت‌پذیری دانش آموزان. مجله‌ی پیوند، شماره‌ی ۳۸۹.
۳. خدابخشی، مهدی، عابدی، محمدرضا (۱۳۸۸). بررسی روش‌های افزایش مسئولیت‌پذیری در دانش آموزان دوره‌ی راهنمایی شهر شهرضا در سال تحصیلی ۱۳۸۴-۸۵. مطالعات روان‌شناسی، دوره‌ی ۵ شماره‌ی ۱.
۴. کردلو، منیزه (۱۳۸۷). بررسی عوامل مؤثر بر مسئولیت‌پذیری نوجوانان دبیرستانی در خانه و مدرسه. رشد مشاور مدرسه، دوره‌ی ۲. شماره‌ی ۱.
۵. شاکریان، عطا (۱۳۸۴). بررسی میزان موفقیت شوراهای دانش آموزان در دوره‌ی متوجهه بر اساس اهداف تعیین شده در استان کردستان. فصل نامه‌ی تعلیم و تربیت. شماره‌ی ۹۳.

تمنای یادگیری

مائدۀ ابراهیمی
آموزگار، شهر آمل

یکی از کتاب‌هایی که در خوانندگی علاقمند به پژوهش در حوزه علوم تربیتی تأثیر عمیقی می‌گذارد و به نوعی خواننده را با تجربه‌ی زیسته‌ی خود همراه می‌کند، کتاب «در تمنای یادگیری» است. همان‌طور که روی جلد آن آمده است، این کتاب جلوه‌هایی از زندگی و اندیشه‌های تربیتی جناب دکتر محمد رضا سرکار آرانی را به نمایش می‌گذارد.

کتاب در تمنای یادگیری در ۳۰۴ صفحه و با قیمت ۱۸۰۰۰ تومان توسط انتشارات شرکت افست و با همکاری دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به بازار خوانندگان کتاب عرضه شده است.

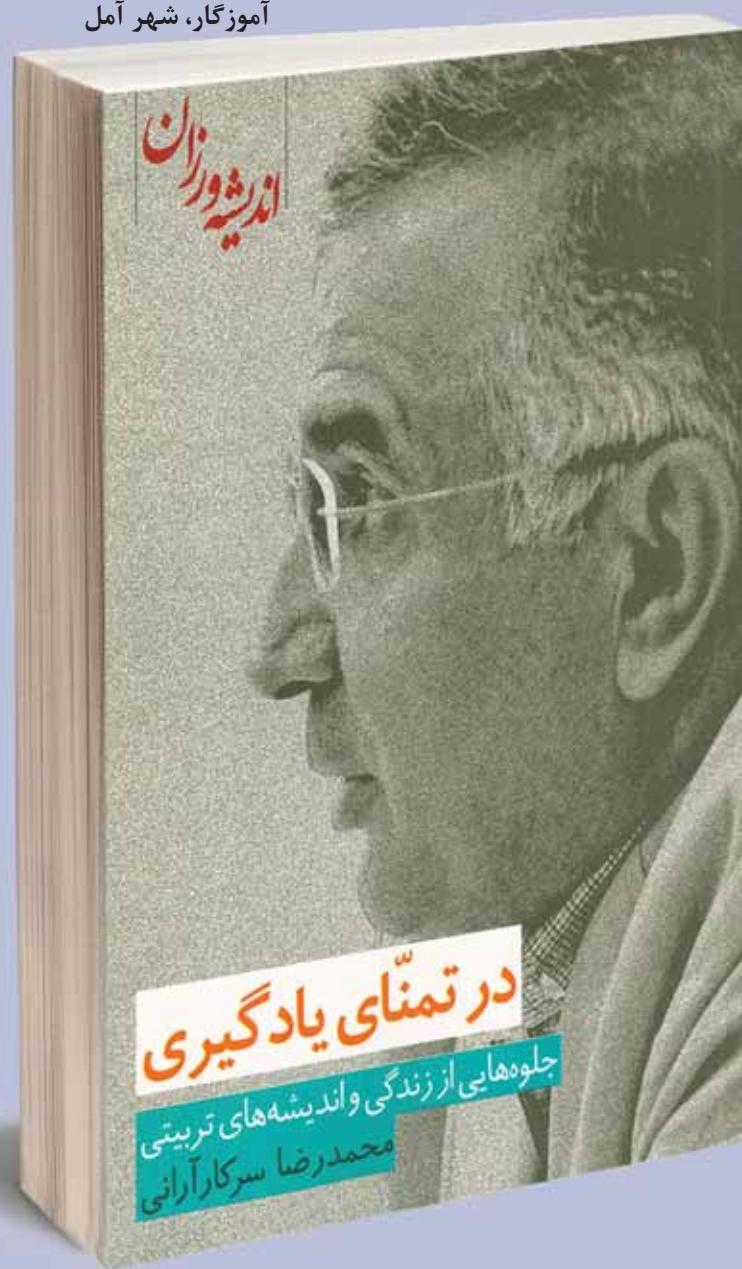
کتاب در دو بخش به رشتۀ تحریر درآمده است. در بخش اول، تحت عنوان یکصد و پنجاه سال زندگی، محمد ناصری زندگی سرکار آرانی را به صورت داستانی روایت می‌کند. خواننده با خواندن این داستان با سیر زندگانی، احوالات، افکار و حتی افراد مؤثر در زندگی و اندیشه‌های این اندیشه‌ورز بزرگ آشنا می‌شود. متن این بخش بسیار سلیس و روان است و خواننده را با زندگی و شخصیت آن همراه می‌سازد.

در بخش دوم که نام آن اندیشه است، تلاش شده است در قالب میزگرد و مصاحبه با پرسش‌هایی از سرکار آرانی، با نظریه‌ی ایشان آشنا شویم.

مطلوب این بخش در قالب هفت گفت و گو با دکتر سرکار آرانی عرضه شده‌اند. افراد متعددی متناسب با موضوع بحث وارد گفت و گوها می‌شوند و به طرح سوال می‌پردازند.

گفت و گویی اول: درس پژوهی، مدل بهسازی مدام آموزش

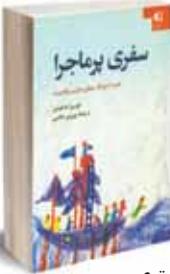
گفت و گویی دوم: درس پژوهی، مدل بازآندیشی عمل و بازبینی پیش‌فرض‌های ذهنی گفت و گویی سوم: در جستجوی زبان و فهم مشترک



سفری پر ماجرا

تجربه‌ی آموزگار موفق مدارس والدورف

نصرالله دادر



مؤلف: تورین ام. فینتر
متوجه: پروین عالمی
ویراستار: منصوره یزدانی چالشتری
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵
ناشر: دانزه
شماره‌گان: ۵۵۰ نسخه

کتاب «سفری پر ماجرا» روایت دل‌انگیز آموزگار موفق مدرسه‌ی والدورف از مهدکودک تا دبیرستان است. این اثر هم توصیف دقیق ویژگی‌های شناختی، عاطفی و اخلاقی کودکان در مراحل مختلف رشد را شامل می‌شود و هم چگونگی رابطه‌ی معلم با آن‌ها را.

آموزگار موفق هم از چهره‌های مهدکودک در سالین سه، چهار، پنج و شش سالگی و شکل‌گیری تصویرسازی ذهنی آن‌ها و مراحل اندیشیدن، احساس کردن، و اراده کردن سخن می‌گوید و هم از آموزش خلاق.

نویسنده‌ی این کتاب نشان می‌دهد که چگونه از بیان داستان‌های ملی و تاریخی، حتی در درس جبر و هوشمناسی و اجرای نمایش شب دوازدهم شکسپیر و داستان‌های زاندارک و لشکرکشی نایل‌شون، روح شجاعت، انسان‌نوستی و معنویت را در بچه‌ها شکوفا می‌سازد، در حالی که همزمان موضوع نوجوانی و خصوصیات این دوره را با خوانتنده در میان می‌گذارد.

کتاب «سفری پر ماجرا» در هشت فصل به این شرح تدوین شده است: سفری پر ماجرا؛ فراز و فرود؛ به سوی فضای جمعی؛ آزمونی در دل آتش؛ تعادل؛ با استفاده از هر دو پا، استوار بر زمین؛ کندوکاو در دو دنیای درون و بیرون؛ صیقل یافتن گوشه‌ها.

آموزش پایدار، بررسی برنامه‌های درسی در تربیت معلم، و برگزاری کنکور برای ورود به دانشگاه‌های تربیت معلم پاسخ می‌دهد.

گفت‌و‌گویی ششم: نقش فناوری در آموزش و چالش‌ها و چشم‌اندازها بررسی می‌شود. سؤال‌هایی مانند نقش فناوری در آموزش مؤثر، موفقیت در استفاده از فناوری به چه عواملی بستگی دارد، برگزاری دوره‌های آموزشی و اشکالات آن پاسخ داده می‌شود. نمونه‌هایی از به کار گیری فناوری در مدارس خارج از کشور بررسی می‌شود.

فصل هفتم: با عنوان بسوی تحول کیفی آموزش و پرورش به بررسی دلایل نرسیدن به انتظارات و اهداف، پس از خروج از دوره‌های آموزش‌عالی، با توجه به گسترش کسی، می‌پردازد و با طرح سؤال‌هایی، به بیگانگی محتوای آموزشی با مسائل و مشکلات جامعه و شکاف میان نظام آموزشی و بازار کار می‌رسد. در قسمت دیگری از همین بخش، استدان سرکار آرانی، پس از طرح سؤال، در مورد وضعیت آموزش‌عالی در زبان توضیح می‌دهد و آن را با ایران و مقایسه می‌کند.

در خاتمه می‌توان گفت، کتاب حاضر به صورت ساختارشکننده‌ای، برخلاف اغلب دیگر کتاب‌های منتشر شده در این زمینه، موضوع‌های پژوهشی مهمی را در حوزه‌ی علوم تربیتی، با فرم پرسش و پاسخ، به رشته‌ی تحریر در آورده است.

از دیگر نکات بر جسته‌ی این کتاب، نزدیک شدن به شرایط واقعی حاکم بر نظام آموزشی و همچین شفافسازی مسیر پژوهش با توجه به نیاز به بهسازی معلمان و استادان فعل در این حوزه، با به کار گیری تجربیات زیسته‌ی اندیشه‌ورزان است.

در پایان، مطالعه‌ی این کتاب مفید و کاربردی به تمامی علاقمندان تحقیق و تفحص در حوزه‌ی علوم تربیتی، اعم از معلمان، استادان دانشگاه و دانشجویان شاخه‌های علوم تربیتی توصیه می‌شود.

گفت‌و‌گویی چهارم: آموزش و توسعه گفت‌و‌گویی پنجم: تربیت معلم در ایران و جهان

گفت‌و‌گویی ششم: فناوری برای آموزش، چالش‌ها و چشم‌اندازها

گفت‌و‌گویی هفتم: به سوی تحول کیفی آموزش عالی دو گفت‌و‌گویی اول به درس پژوهی اختصاص دارد. در این گفت‌و‌گویها پاسخ‌های در خور توجهی در زمینه‌های زیر دریافت خواهد کرد و در پایان به نتایج خوبی خواهد رسید.

۱ بستر تاریخی درس پژوهی

۲ نقش آن در افزایش توانمندی‌های معلمان و اهمیت و نقش والدین و مشارکت‌های آنان در انجام درس پژوهی

۳ دلیل جهانی شدن درس پژوهی به سبک ژانری

۴ بررسی شاخص‌هایی در آموزش و پرورش ایران که کمک می‌کند یا مانع می‌شود طرح درس پژوهی عملیاتی شود.

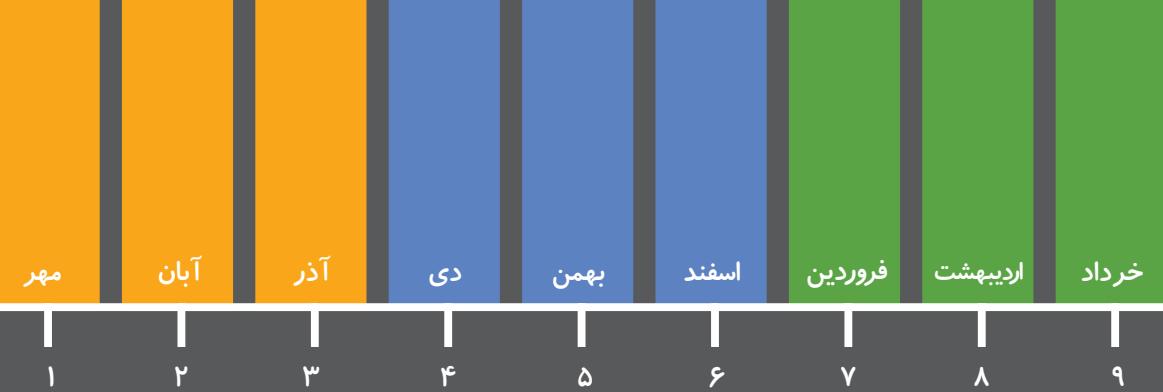
۵ آیا درس پژوهی فقط مختص کلاس درس است؟

۶ درس پژوهی چه نقشی در بهسازی آموزش دارد؟

در گفت‌و‌گویی سوم به سؤال‌هایی در زمینه‌ی برنامه و برنامه‌ریزی درسی از قبیل کارکرد برنامه‌ی ملی و فرایند تصمیم‌سازی در برنامه‌ی درسی پاسخ داده شده است.

در گفت‌و‌گویی چهارم موضوع گفت‌و‌گو حول آموزش و توسعه در ایران، با نگاهی بر ژانر، می‌گردد و عبدالحسین فیضی، کارشناس ارشد و پژوهشگر در حوزه‌ی اقتصاد و توسعه‌ی آموزش هم به جمع گفت‌و‌گو کنندگان ملحق می‌شود و بحث‌های جالبی در این حوزه انجام می‌دهد.

گفت‌و‌گویی پنجم، موضوع تربیت معلم در ایران و جهان را بررسی می‌کند و به سؤال‌هایی از قبیل رویکرد دیگر کشورها در باب تربیت معلم، بهترین سن برای ورود به معلمی، ویژگی‌های یک معلم، ویژگی‌های



در شماره‌ی قبل گفتیم، اینجا پاتوق دهه هفتادی‌هاست.
در پاتوق دهه هفتادی‌ها قرار بر این است که سراغ
معلمان صفر کیلومتر برویم و ببینیم چه بر سر این
تازه‌کارها می‌آید که تبدیل می‌شوند به یکی از
هزاران معلم دیگر یا برعکس، خاص‌ترین معلم یک
دانش‌آموز!

آناهیتا، رضا و جواد سه معلمی بودند که این
پروژه را با آن‌ها آغاز کردیم. خانم آناهیتا مفخمی
در مرحله‌ی دوم از ادامه‌ی همکاری انصراف داد.
اما رضا و جواد که حالا بچه‌ها سر کلاس آقای
صغری و آقای ابراهیمی صدایشان می‌زنند،
در این شماره باز هم مهمان مجله‌اند.
صاحب‌بهی دوم معلمان صفر کیلومتر در
هفته‌ی آخر مهرماه تنظیم شد. برای اینکه
بدانید یک ماه معلم بودن چه بلای سر
این تازه‌کارها آورده است، در همین
صفحه‌ای که هستید، بمانید. اتفاقات
عجیبی در راه است!

معلم صفر کیلومتر

زهرا صنعتگران

چند درصد از تصورات معلمان

صفر کیلومتر ما درست درآمد؟

جواد: حدود ۵۰ درصد تصورات خوبیم بر باد رفت. البته حس زده بودم همه چیز ۵۰ - ۵۰ باشد.

اوایل همه چیز خیلی سخت بود. به مرور بهتر شد. بالاخره با والدین ارتباط گرفتیم و بچه‌های ضعیف را به نسبت به کلاس رساندم، اما بهترین مثالی که برای توصیف هفته‌ی اول کلاس می‌توانم بزنم، شبیه یک جاست؛ جهننم!

رضا: ۵۰ درصد. روز اول که رفتم، بچه‌ها علناً گفتند معلم پارسالشان را می‌خواهند. معلم سال قبل خانم بود و دخترهای کلاس بیشتر با او ارتباط می‌گرفتند. انگار فقط پسرها از بودن من راضی بودند. والدین هم اذیتم کردند. آگاهی نداشتند، اما هزار جور توقع داشتند. برای یک املا نوشتمن ساده به مشکل بر می‌خوردیم. همه چیز را حاضر و آماده دست بچه می‌دادند، اما می‌خواستند فارسی بچه قوی بشود. کتاب‌های بچه‌ها در خانه اصلاً اصل‌آباز نمی‌شد. نمی‌دانستم سرکلاس چه کار کنم. اصلاً مستقل نبودند. کلافه شدم...

مدیر و معاونان مدرسه چقدر در بهتر یا بدتر شدن اوضاع این

معلمان حوان نقش داشتند؟

رضا: کادر مدرسه‌ی ما در کل سه نفر معلم‌اند. اما به هر حال، چون آن سه معلم نسبت به من سابقه‌ی بیشتری داشتند، حرفشان برش داشت و تذکره‌ایی که به والدین می‌دادند، کارم را جلو می‌برد.

جواد: من شاگردانی داشتم که مادر یا پدرشان می‌آمدند و سط کلاس و درباره‌ی املا گفتن یا تکلیف دادن نظر می‌دادند. نظر نه، واقعاً دخالت می‌کردند. با مدیر درباره‌ی این قضیه صحبت کردم و مشکلم با آنان حل شد.

دانش آموزان خوب چطور خودشان را در دل جواد و رضا جا کردند؟



نکرده باشم! یک کار دیگر هم که دوستش داشتم، امتیاز دادن براساس رفتارها بود؛ مؤدب بودن، اجتماعی بودن، نظم، درس. از جلسه‌های بعدی اولیا مربیان هم راضی تر بودم، با خانواده‌ها صحبت کردم و توضیح دادم بچه‌ها لازم دارند جدی تر به مدرسه نگاه کنیم. معلم جلادی نیستم، اما لاقل اجازه دادند تن صدایم را بالاتر ببرم.

آیا با کمبود امکانات خاصی روبرو بودند؟

رضا: چند نفر از بچه‌ها آسم دارند. چند نفر هم لوزه‌هایشان را عمل کرده‌اند و تخته‌ی گچی اذیتشان می‌کند. مدام باید از کلاس بروند بیرون تا تخته را خیس کنیم و منتظر خشک شدنش بمانیم. گچی بودن تخته سرعتمن را کم کرده است. به علاوه، من هیچ وسیله‌ی کمک آموزشی، به جز همان تخته‌ی گچی، ندارم.

جواد: وسیله‌ی کمک آموزشی من لپ‌تاپ است. وقت‌هایی که خسته‌ایم، مثل زنگ‌هایی آخر، با بچه‌ها دور همین لپ‌تاپ 14 اینچی جمع می‌شویم و کلیپ‌های آموزشی می‌بینیم. اما لاقل یک پروژکتور برای مدرسه لازم است.

برنامه‌های مدرسه چقدر به زندگی خارج از مدرسه‌ی جواد و رضا آسیب‌زده است؟

جواد: خیلی. تمام مدت یا در حال تصحیح دفتر و کتاب بچه‌ها هستم یا فکر اینکه فردا باید چه کار کنیم؟ مطمئن نیستم من کند کار می‌کنم یا همه‌ی معلم‌ها یا لاقل همه‌ی معلم‌های سال اولی، اما واقعاً روال معمول زندگی من کن‌فیکون شد.

رضا: صبح و شب ندارم. تا ظهر مدرسه، تا شب کارهای مدرسه. فکر می‌کرم خانواده با این اوضاع کار نیایند، اما خدا را شکر راضی‌اند و پشتمن را خالی نکرده‌اند. اوضاع بهتر شده، اما امیدوارم بهتر از این هم نشود.

هیچ چیز، یاد نمی‌گیرد. شاید اگر از زیر درس‌ها در نرفته بودم، می‌فهمیدم این رفتار بچه‌ها به موضوع تمرکز بر می‌گردد یا اعتماد به نفس یا... به علاوه، هنوز کتابهای اهل تسنن به دستم نرسیده‌اند. در کلاس من، هم دانش‌آموز شیعه داریم، هم سنی.

دست خودش نیست. حالا یا به خاطر وضع مالی یا زندانی بودن پدرش یا هر دلیل دیگری عقب‌مانده است. در چنین اوقاتی غصه می‌خورم، اما هنوز پشیمان نشده‌ام.

از لحظه آموزشی چه مشکلاتی برایشان پیش آمد؟

رضا: باید قبل از مدرسه درست و حسابی کتاب‌ها را بررسی می‌کردم که نکردم. با فارسی و ریاضی مشکلی ندارم، اما بچه‌ها خیلی عصبانی بودم، آن قدر عصبانی که می‌خواستم او را بزنم. اما بعد از قضیه‌ی گچ تصمیم گرفته بودم با کسی برخورد فیزیکی نکنم، اول گفتم می‌فرستم دفتر که گریه کرد. بعد با یک تنبیه تکلیفی جزئی راضی شدم. یعنی واقعاً از اینکه حق انتخاب داشت بین تنبیه و دفتر، خوش حال بود. آن روز من هم از اینکه اعصابم را کنترل کرده بودم خوش حال شدم.

جواد: به کارورزی‌های زمان دانشجویی اهمیت نداده بودم. جدی نگرفتن آن دوران و در فرستن از زیر درس کار دستم داد. بهخصوص که دیرتر از بقیه فهمیدم به چه پایه‌ای باید درس بدhem وقت تمرین نداشتیم. الان یکی از دانش‌آموزان مشکل بی‌توجهی دارد. یکی دیگر سر ریاضی هیچ چیز، مطلقاً



روزی که شاگردتان از این خاطرات تعریف می‌کند...

شاید دیگر نباشد!

زهرا صنعتگران

گاهی همین طور که وسط مهمانی نشسته‌ایم، از دوران کودکی بحث می‌شود. هر کس از پررنگ‌ترین تصویرهای ذهنش و از عجیب‌ترین‌ها یش حرف می‌زند؛ مثلاً از معلمانی که مزدی محبت آن‌ها زیر زبان مهندسان و مدیران امروز مانده، یا از بعضی معلم‌های چوب تر به دست. البته این چوب تر گاهی با زبان است و گاهی با توهین. معلم هم آدم است. گاهی از کوره در می‌رود و چیزی می‌گوید. اما باید به یاد داشته باشد که اثر یک حرکت، یک کلمه و یک نگاه تا آخر عمر با دانش آموز می‌ماند. این صفحه مثل یک دوره‌نمای است. هیئت منصفه، قاضی یا خبرنگار نداریم اما می‌خواهیم لابه‌لای مجله یک قسمت را به خاطرات دانش آموزانی اختصاص بدهیم که حالا ریش و سبیل درآورده‌اند. دانش آموزان، معلم‌انشان را فراموش نمی‌کنند تصویر شما در ذهنشان هک می‌شود. هر طور که باشید و هر طور که عمل کنید. با ما باشید...

محمد‌مهدی پناهی، لیسانس حسابداری

یکبار کلاس چهارم که بودم، یکی از بچه‌ها زیادی شیطنت کرد و معلم خواست او را بزند، اما چنان خط‌کش را بلند کرد که به جایی کتف دوسته، خورد به چشم من. وا! خیلی حس بدی بودا! آن معلم متنفرم نه به این خاطر که اشتباہی مرا زده بود، به خاطر اینکه چون خواست بچه‌ها به اشتباہش نخدند، جدی جدی دو تای دیگر هم زد به کتفم؛ با اینکه کاری نکرده بودم!

زهرا محمودی، کارشناس الهیات

دوم دبستان با چند تاز بچه‌ها شده بودیم مسئول تعذیبه. بیت‌المال را به خوبی تقسیم نکردیم، خوردیم، سیر شدیم، به کسی هم ندادیم. اما بین بقیه‌ی مال خورها مظلوم‌تر بودم. همه جشهای بزرگی داشتند و بیشتر از من خرابکاری می‌کردند، اما آخر سر مدیر مج من را گرفت و همه‌چیز افتاد تقصیر من. از بچه‌ها هیچ‌کس حرفی نزد، مدیر هم به تمام معلم‌ها گفت!

جلوی همه خیط شده بودم. تازه بعدش بابا فهمید و چند تا چک هم از خوردم. فقط وقت رفتن، بابا به مدیر گفت هر چیزی خورده بودم نوش جانم و نباید جلوی بقیه سرافکنندگان می‌کرد. به خاطر همین حرف بابا مجبور شدند از دلم در بیاورند. این حرف پدرم را دوست داشتم.

علیرضا اخوان، بازیگر تئاتر

خاطره‌ی بدی که از مدرسه داشتم این بود که خانم مسافری صداش گرفت و دیگه هیچ وقت برنگشت! چند وقت بعد، با اینکه یک روز سه‌زینگ فوتبال بازی کردیم، اما وقتی دیدم چشم‌های آقایی که می‌گفتند شوهر خانم مسافری است خیس‌اند، رفتم دستشویی نیم ساعت گریه کردم...

مینا اسماعیلی، مهندس نرم‌افزار

اول دبستان نمره‌ی املای من و دوستم از بیست رسید به ۱۸، بعد معلم نگران شد و سه روز برای املا معلم خصوصی گرفتم!

هنگامه بابایی، کارشناس ارشد ژئوتک

سر امتحان‌های نهایی کلاس پنجم، پشت کارت ورود به جلسه تقلب نوشته بودم. حالا من غریب، حوزه‌ی امتحانی غریبه، معلم‌ها هم غریبه. مراقب مچم را گرفت. می‌خواستند برگه‌ی تقلب را ضمیمه‌ی پرونده‌ام کنند. اتفاقی یکی از معلم‌های حوزه، معلم دو سال قبل خودم درآمد. به مراقب‌ها گفت فلاٹی درسش خوب است، نیازی به تقلب ندارد و کارت، یعنی برگه‌ی تقلب را دوباره داد دستم! فکر کنم از این قشنگ‌تر نمی‌شد به کسی اعتمادیه نفس داد. ۱۰ دقیقه قبلش نزدیک بود از ترس خودم را خیس کنم، اما ۱۰ دقیقه بعد تبدیل شده بودم به قهرمانی که تقلب نمی‌کند.

کلاس بیمار، کلاس سالم

فریبا سروری عموقین
معلم دبستان کاظمیه، ناحیه ۲ ساری

آبا تابه حال به عنوان آموزگار با کلاسی مواجه شده‌اید که دچار بیماری شده است و هر روز حالت بدتر می‌شود؟ آیا برای بهبود و به دست آوردن سلامت آن به کارهای گوناگونی دست زده‌اید؟

مارک هانسن از صاحب‌نظران علم «مدیریت و سازمان» می‌گوید: سازمان‌های آموزشی نیز همانند انسان‌ها بیمار می‌شوند، سوءتفذیه پیدا می‌کنند، خستگی و دردهای گوناگون به سراغشان می‌آید، فلج می‌شوند و گاهی نیز از بین می‌روند. کلاس درس مکانی آموزشی، زنده و پویاست و معلم در آن اطمینان می‌یابد که دانش‌آموزان به اهداف آموزشی و تعالیٰ فکری و اخلاقی رسیده‌اند. به عبارت دقیق‌تر، اداره‌کاری کلاس درس، یعنی: استفاده از فنون ایجاد و حفظ محیطی سالم و خالی از مشکلات رفتاری، معلم از طریق اداره‌کاری مطلوب کلاس می‌تواند رفتارهای مخرب و مزاحم دانش‌آموزان را اصلاح کند و میزان مشارکت در یادگیری و سطح انگیزش یادگیری آن‌ها را بالا ببرد. اگر به کلاس درس نوعی نگرش سیستمی داشته باشیم، در تعریف سیستم آمده است: مجموعه‌ای منظم که از اجزا و عناصری گوناگون تشکیل شده است و بین اعضای آن روابطی مشخص وجود دارد که بر هم تأثیرات متقابل می‌گذارند و در نهایت به تحقق اهدافی مشخص منجر می‌شود. اگر هر جزء وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام ندهد، بر کل سیستم اثر نامطلوب می‌گذارد و آن را دچار اختلال می‌سازد. در این حالت، البته هدف‌های از قبل تعیین شده تحقق نمی‌یابند. کلاس درس نیز چنین حالتی دارد.

مدرسه با انجام فعالیت‌های مشخص به دنبال دستیابی به هدف‌های معین است. اما چنانچه این فعالیت‌ها به معنای واقعی مدیریت، نظارت و مراقبت نشوند، چه بسا با گذشت زمان، این وظایف و فعالیت‌ها روزمره، تکراری و یکتاخت می‌شوند و به شکل صحیح و مطلوب صورت نمی‌گیرند. با چنین روندی، هدف‌های موردنظر تحقق نخواهند یافت. در این حالت می‌گوییم مدرسه بیمار شده است.

از دیدگاه **علی علاقه‌بند**، به طور دقیق و براساس نگرش سیستمی، همه‌ی سیستم‌ها صرف‌نظر از ماهیت، اندازه یا نوع آن، به مرور زمان میل به بی‌نظمی، رکود، بی‌حرکتی، کهولت، فروپاشی و مرگ دارند.





راهکارهای عملی

- منتظر نمانید کسی از بیرون کلاس شما را یاری کند. ابتدا از خود و کلاسی که متعلق به شماست شروع کنید.
- نقاط قوت و ضعف خود را فهرست کنید. سعی کنید به صورت گامبه گام نقاط ضعف را کم و سپس نابود کنید.
- توجه کنید برای از بین بردن نقاط ضعف خود و کلاس درستان چه امکانات قابل دسترسی دارید.
- حوصله کنید، زیرا شما در قبال کلاستان مسئولید.
- دانشآموزان را خوب بشناساید. فهرستی از مشکلات آنان تهیه کنید و روی همان مشکل خاص تمرکز کنید. برای رفع آن برنامه‌ریزی کنید و سعی کنید مرحله به مرحله برای رفع مشکل اقدام کنید.
- کلاس سلامت اتفاقی ایجاد نمی‌شود. این معلمان هستند که کلاس خوب را ایجاد می‌کنند.
- با مشاوران مشورت کنید.
- اولیا را به طور مستمر آموزش دهید.
- خودتان اقدام کنید. الگوی مناسب و شایسته‌ای برای دانشآموزان و سایر همکاران باشد. مثلاً با کمک دانشآموزان با اولیای آنان به ساخت وسایل کمک‌آموزشی اقدام کنید.
- از کسانی که انگیزه‌ی تلاش و خودبازی را در شما نابود می‌کنند، فاصله بگیرید.
- خود را باور داشته باشید. برای دانشآموزان و والدین جلسات پرسش و پاسخ برگزار کنید تا آنان بتوانند نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را بیان کنند.
- به خاطر داشته باشید، اگر تدریس برای شما فقط یک شغل است، شما فقط تکسیین هستید نه معلم واقعی. فرق این دو در وجود شور و حرارت است.

منابع

۱. براون، سالی. (۱۳۸۲). راهنمای تدریس مؤثر. ترجمه‌ی کوروش واچارگاه. آبیه. تهران.
۲. بیلر، رابرت فردیک. (۱۳۷۶). کاربرد روان‌شناسی در آموزش. ترجمه‌ی پروین کدبور. مرکز نشر دانشگاهی. تهران.
۳. سیف، علی‌اکبر. (۱۳۸۷). روان‌شناسی پرورشی نوین، روان‌شناسی یادگیری و آموزش. دوران. تهران.
۴. هنس، مارک. مدیریت آموزشی و رفتار سازمانی. ترجمه‌ی محمدعالی نائلی. دانشگاه شهید چمران. اهواز.
۵. علاقه‌بند، علی. (۱۳۷۶). مبانی نظری و اصول مدیریت آموزشی. انتشارات نشر روان. تهران.

نشانه‌های کلاس بیمار

- فقدان انگیزه‌ی کافی در آموزگار
- نبود برنامه‌ی مشخص و صحیح از طرف آموزگار برای انجام فعالیت‌های باددهی - یادگیری
- بی‌اثر یا کم‌اثر بودن برنامه‌ها و تکالیف تعیین شده از طرف آموزگار
- همکاری نکردن یا نبود ارتباط و اعتماد متقابل بین آموزگار و اولیا یا عوامل اجرایی مدرسه
- ضعف در مدیریت کلاس از سوی آموزگار
- توزیع ناعادلانه‌ی امکانات آموزشی در بین کلاس‌ها
- نبود رابطه‌ی صمیمی، همکاری متقابل و اعتماد بین همکاران، به خصوص معلمان هم‌پایه
- نبود مستندات واقعی از وضعیت آموزشی و رفتاری دانشآموزان در سال‌های تحصیلی قبل
- تأخیر در روند پیشرفت درسی دانشآموزان و تحقق نیافتن اهداف آموزشی از پیش تعیین شده
- بی‌انضباطی‌های مکرر آموزشی و اخلاقی اکثر دانشآموزان
- نبود رابطه‌ی صمیمی و روحیه‌ی مشارکتی بین دانشآموزان
- وجود استرس و فشارهای روانی مداوم در کلاس
- نبود رقابت سالم و سازنده بین دانشآموزان
- کمبود یا نبود امکانات آموزشی و کمکدرسی
- تسلط کم و اشراف ناکافی آموزگار بر موضوع درس
- حضور نیافتن به موقع آموزگار در کلاس
- آراسته نبودن ظاهر آموزگار
- نداشتن اطلاعات لازم و کافی معلم از روان‌شناسی کودک و نوجوان
- ناآشنایی آموزگار با روش‌ها و الگوهای تدریس
- به روز نبودن اطلاعات عمومی و تخصصی آموزگار
- نداشتن حضور ذهن آموزگار در آموزش و تدریس
- نشناختن صحیح دانشآموزان از نظر سطح درسی و اخلاقی
- تجمع بیش از حد و غیراستاندارد دانشآموزان در کلاس
- توجه نکردن آموزگار به تقاضه‌های فردی دانشآموزان
- برخورد فیزیکی یا کلامی آموزگار با دانشآموزان
- حضور بی‌موقع و بی‌دلیل اولیا در کلاس
- دخالت‌های آموزشی و رفتاری برخی اولیا در امور خاص آموزگار
- توجه نکردن به موقعیت جغرافیایی مدرسه
- اجرا نشدن عدالت آموزشی و رفتاری از طرف آموزگار
- ارائه‌ی اطلاعات نادرست و خلاف واقع درسی و رفتاری به اولیا

اثرات زنگ تفريح بر سلامت محيط کلاس

مریم عباسی

کارشناس ارشد علوم تربیتی، آموزگار پایه‌ی چهارم ابتدایی منطقه‌ی ۱۱ تهران

پس از اتمام ساعت تفريح و آمدن دانش‌آموزان به کلاس، شاهد خستگی جسمی و تنفس‌های روحی، نخوردن تغذیه یا نیمه خوردن آن، احساس تشنگی، آوردن مسائل و مشکلات زنگ تفريح به کلاس، مانند بحث و دعوا، گریه و شکایت از یکدیگر بودم. گاهی اوقات بعضی دانش‌آموزان در ساعات اولیه‌ی صبح یا بین روز دچار دل درد و حالت تهوع و عالئمی نظری این می‌شدند. وقتی موضوع را پی‌گیری کردم، متوجه شدم که یا آن‌ها صبحانه نخورده‌اند، یا غذای شب گذشته‌شان استاندارد نبوده است، مثل فست‌فود یا آن‌ها میان‌وعده‌های ناسالم خورده بودند. وقتی وضعیت تغذیه و مشکلات رفتاری دانش‌آموزان را به اولیا اطلاع دادم، از رفتارهای کلامی و غیرکلامی آن‌ها متوجه شدم، آگاهی اولیا از چگونگی تغذیه‌ی سالم و مسائل و مشکلات روانی دانش‌آموزان در مسیر رشد و تکامل بسیار کم و غالباً نادرست است. به هر حال، این مشکلات به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر یادگیری و شرایط روحی و عاطفی دانش‌آموزان کلاس اثر منفی کذاشتند. مشکلات را با معلمان دیگر مطرح کردم. هر یک راهی پیشنهاد دادند. اما من معتقد بودم، این روش‌ها حداقل است و برای حل مشکلات کلاس مؤثر نخواهد بود. لذا تصمیم گرفتم راهکارهایی بدین شرح، به منظور تأمین سلامت جسمانی و اجتماعی و افزایش عملکرد مشبت و روحیه‌ی شادمانی در دانش‌آموزان، به کار ببرم:



۲. وعده‌ی شام را دو سه ساعت قبل

از خواب صرف کنید، زیرا باعث می‌شود

فرزند شما پس از بیدار شدن احساس

گرسنگی داشته و صبحانه را کامل

بخورد؛

۳. میان‌وعده‌های سالم، شامل انواع

مغزهای، کشمکش، نخودچی، خرما،

آب‌میوه‌ی خانگی و میوه‌های فصلی،

به جای خوارکه‌های کمازش، مانند

سوسیس، چیپس و پفک به آن‌ها

بدهید.

۲. نقش والدین در مشکلات

رفتاری دانش‌آموزان

در جلسه‌های دیدار با خانواده‌ها، در

زمینه‌ی مشکلات رفتاری و انتظامی

برگزاری جلسه با خانواده‌ها:

در جلسه‌های دیدار با اولیا، دو نکته را

مطرح کردم:

۱. نقش صبحانه و میان‌وعده در

یادگیری

بسیاری از اولیا مطرح می‌کردند که

فرزندشان صبحانه‌ی کافی نمی‌خورد.

لذا برای عادت دادن فرزندانشان به

صبحانه راهکارهایی را پیشنهاد

کردم.

۱. سعی کنید فرزندتان را به زود

خوابیدن در شب عادت دهید، زیرا

دیر خوابیدن باعث می‌شود صبح‌ها سر

حال نباشند و وقت کافی برای خوردن

صبحانه نداشته باشند؛

زنگ تفریح دوم: از آنجا که بازی مهم‌ترین وسیله‌ی اجتماعی شدن دانش‌آموزان است در زندگی عاطفی و اجتماعی اثر مثبت دارد و دانش‌آموزان از طریق بازی قاعده‌ی زندگی را باد می‌گیرند، تصمیم گرفتم زنگ تفریح دوم را زنگ بازی، شادی و سلامتی نام‌گذاری کنم و بازی‌های مانند نگاه کن و بگو، گوش کن و بگو و طناب‌کشی اجرا کردیم.

نتیجه

با اجرای این راهکارها توانستم بخش اعظم



مشکلات کلاسیم، اعم از تغذیه‌ی ناسالم و مشکلات رفتاری را حل کنم. به مرور زمان و با همکاری اولیا توانستم فرسته‌های زیادی برای تجربه‌ی لذت و شادی، تقویت مهارت‌های گفت‌و‌گو، در آغوش گرفتن زندگی سالم و پذیرش خود برای شاگردانم ایجاد کنم. در آخر، هشیار و آگاه شدم که سرزنش و عیب‌جویی مشکل دانش‌آموزان را حل نمی‌کند، بلکه با حل علل ریشه‌ای مسائل و با آگاهی دادن درباره‌ی عواقب بعضی رفتارها، می‌توانیم دانش‌آموزان را به راه درست راهنمایی کنیم.



توانستم برای یادگیری و تمایل به شرکت در جلسات کلاس، انگیزه ایجاد کنم. به مرور زمان شاهد رفتارهای مطلوب در بین آن‌ها شدم: استقلال در عمل، علاقه‌مندی به کار گروهی و مسئولیت‌پذیری.

۳. نام‌گذاری زنگ‌های تفریح

زنگ تفریح اول را زنگ تغذیه‌ی سالم



دانش‌آموزان در مدرسه، هشدارهای لازم را به اولیا دادم و سپس راهکارهای زیر را پیشنهاد کردم:

۱. به عنوان پدر و مادر سعی کنید در خانواده، روابط صمیمانه‌ای با فرزندان برقرار کنید، چرا که فرزنداتان از رفتارهای شما خشونت، ترس، محبت و... را می‌آموزنند.

۲. بسیاری از مشکلات رفتاری فرزندان در سنین رشد طبیعی است. سعی کنید در این شرایط روابط صمیمانه و خوبی با آن‌ها برقرار کنید تا مشکلات رفتاری آن‌ها پیچیده نشود.

۳. فرزنداتان را با تفاوت‌هایشان در محیط خانواده بپذیرید و با آن‌ها با احترام رفتار کنید تا الگوی مشتبی برای آن‌ها باشید و آن‌ها هم یاد بگیرند با دیگران با احترام برخورد کنند.

۲. ایجاد تغییر در مدیریت کلاس

تصمیم گرفتم ضمن بحث و مشورت با



دانش‌آموزانم، بر سر قوانین و مقررات کلاس به توافق بررسیم و همگی بپذیریم که به آن احترام بگذاریم. همچنین به دانش‌آموزانم فرست دادم در مورد اتفاق‌هایی که در خارج از کلاس (ساعت تفریح، راه مدرسه...) رخ می‌دهد، با من گفت‌و‌گو کنند تا احساس کنند معلم‌شان در همه‌ی شرایط مراقب آن‌هاست. این کار بر ارتباط عاطفی بین من و دانش‌آموزانم اثر مثبت گذاشت. کم کم گله، شکایت، گریه و خشونت بین آن‌ها کمتر شد. در ضمن از قصه‌گویی، اجرای نمایش و اختصاص زنگ شوخي و خنده، برای جلب توجه دانش‌آموزان، تشویق آنان به فعالیت در کلاس و صدا کردن آنان با اسم کوچک استفاده کردم. با این روش‌ها



راهنمایی کارساز برای معلمان تازه‌کار چگونه باید با والدین داشت آموزان کنار آمد؟

ترجمه: روشن گشتاسبی حسن‌آبادی
آموزگار دبستان گیو

یکی از مهم‌ترین کارهایی که می‌توانید انجام دهید این است که به کار کردن با اولیا به عنوان یک موقعيت نگاه کنید. برای من، سخنان توماس ادیسون^۱ الگوی ذهنی خوبی است که می‌گوید: «خیلی‌ها بسیاری از موقعیت‌ها را از دست می‌دهند، چون به آن‌ها به عنوان کار وظیفه نگاه می‌کنند.»

عقاید دیگران را غربال کنید

هر آنچه را دیگر همکاران شما در مورد اولیای دانش آموزانتان به شما گفته‌اند و می‌گویند، نپذیرید. بهتر است خودتان به نتایج نهایی برسید. خودتان را در جایگاه کارآگاهی قرار دهید که با مصاحبه کردن با کسانی که قبلاً با خانواده‌ها کار کرده‌اند، شواهدی جمع آوری می‌کند، اما در نهایت خودش تصمیم می‌گیرد. داشتن پیش‌زمینه کمک می‌کند، اما اگر خود تصمیم‌گیرنده نباشید، این خطر در پیش خواهد بود که شخصی دیگر شکل‌دهنده نظر شما گردد که ممکن است رابطه‌ی شما را در مسیری غلط قرار دهد.

به جای اینکه جملاتی چون «ولیای مشکل‌ساز»^۲ را همراه دیگران

آیا از اولین ملاقات با اولیا در هر اسید؟
نیکول پانزفورد^۱ در جایگاه مربی آموزشی و همچنین مادر دانش‌آموز، پندهای سودمندی در این زمینه دارد.
یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های هر معلم تازه‌کاری ملاقات با اولیاست. آشنایی با اولیای دانش آموزان ممکن است تجربه‌ی سختی باشد برای معلمی که در این زمینه آموزش چندانی ندیده است.

با وجود اینکه نمی‌توان برای آنچه باید گفت و انجام داد کتاب راهنمای مشخصی تهیه کرده، اما در اینجا چند نکته‌ی مهم را که براساس تجربه‌های خود به عنوان مربی در مدرسه و نیز مادر دانش آموز داشته‌ام، آوردمام:

توجه به اولیا قسمتی از شغل معلمی است

معلم بودن تنها آموزش دادن نیست. اولیا، سرپرست‌ها و خانواده‌ها از مشغله‌های مهم معلمان مدارس هستند. برای رسیدن به جایگاه والای معلمی باید مسیری را طی کنید که از بخش‌های متعددی تشکیل شده است و رویارویی با اولیا یکی از مهم‌ترین این بخش‌ها است.

برای مثال، اخیراً ولی دانش آموزی، در رابطه با فرزندش که در تابستان به دنیا آمده بود و نیمه اولی محسوب می شد، تماس گرفت. او و همسرش نگران بودند که فرزندشان چطور خواهد توانست با دانش آموزان نیمه دومی که از نظر سنی از او بزرگترند، در یک کلاس به خوبی همراه شود. در پاسخ به آن ها گفت: «او مشکلی خواهد داشت».

ترس و نگرانی مادر با همین یک جمله فرو نشست. حال من به عنوان معلم تمام تلاش خود را می کردم تا اعتماد اولیای دانش آموز را به دست آورم، توجه داشته باشید، کسب اعتماد اولیا، هرچه زودتر صورت بگیرد، کار شما در درازمدت راحت تر خواهد بود.

اساسی ترین نکات برای اولین ملاقات با اولیا

۱. ادب را رعایت کنید: با ورود آن ها از جا برخیزید، دست دهید و حال و احوال پرسی کنید و مطمئن شوید با شما احساس راحتی می کنند. می توانید برای مثال آب یا نوشیدنی به آن ها تعارف کنید. اگر کُت بر تن دارید، آن را درآورید تا احساس راحتی و خودمانی بودن به آن ها بدھیم. همچنین، در کنارشان بشنیدن نه رویه رویشان.
۲. آماده‌ی گوش دادن باشید: از آن ها در همان ابتدای جلسه پرسید دوست دارند در مورد چه مطالبی صحبت شود. حتماً این را در ابتدای جلسه سؤال کنید نه در انتهاه آن.
۳. با آن ها کارگروه تشکیل دهید: به اولیا کمک کنید به اهدافشان، برای تشکیل جلسه، برست و تنها به هدف خود نیندیشید. اگر لازم باشد، برای خود، اولیا و دانش آموز مسئولیت هایی تعیین کنید.

۴. اطمینان دهید که پی گیر هستید: گفت و گوی بین خود و اولیا را جمع بندی و جلسات بعدی ملاقات را برنامه ریزی کنید.
۵. در ارتباط باشید: با اولیا باید تماس داشته باشید و این کار باید به صورتی باشد که زمان برای اولیا نیز مناسب باشد و به طور مرتب انجام گیرد. اگر مواردی وجود دارد که به پی گیری و توجه نیاز دارد، برای هر سه هفته یکبار برنامه ریزی کنید؛ حتی اگر در قالب یک ایمیل کوتاه یا یادداشتی در دفتر دانش آموز باشد.
- امید است برای ریاضی موارد فوق احساس اعتمادی نفس و آمادگی بیشتری برای رویارویی با موقعیت های تازه داشته باشید.

پی نوشتها

1. Nicol Ponsford
2. difficult Parents

تکرار کنید، آنچه را خود بعد از ملاقاتشان دیده اید، به زبان آورید. ممکن است «مشکل ساز» به نظر برسند، اما ممکن است خود آن ها هم براساس تجربه های قبلی شان از محیط مدرسه و دوره کودکی خود، از آمدن به مدرسه وحشت داشته باشند. آیا اولیا به تشویق نیاز دارند یا تنها توقیuhan بالاست؟

در ملاقات با آن ها به زمان و مکان توجه کنید

سرمربی های توانا در اکثر جاهای محروم همیشه در دسترس هستند و حضور پررنگی در ورودی های مدرسه و اجتماعات دارند. آن ها نسبت به برقسbeh هایی که دیگران بر اولیا می زند بی توجه هستند و خلاقانه موقعیت هایی را برای صحبت های دوستانه و بی طرفانه با اولیا به وجود می آورند.

معلمان جدید می توانند از آن ها بیاموزند. می توانند شرایط اولیا را هم در نظر بگیرند و زمانی را برای ملاقات ترتیب دهند که برای اولیا نیز مناسب باشد. برای اولین ملاقات رویارویی، بهترین مکان را مشخص کنید. می توانید نزدیک ورودی مدرسه یا محلی راحت و خصوصی را در نظر بگیرید. بهترین جایگاه نشستن را به اولیا بدھید و صفحه های نمایش لپ تاپ یا هر وسیله‌ی الکترونیکی دیگر را حاموش کنید.

سعی کنید به نظر برسد صحبت ها دوستانه و برای آشنایی بیشتر است و از ایجاد جو پرسش آمیز نیز بپرهیزید.

گوش شنوا داشته باشید

به عنوان معلم با دیگر همکاران بررسی می کنم چه تفاوتی است بین زمانی که تنها وقت محدود تعیین شده را در اختیار اولیا قرار می دهیم، با زمانی که نشان می دهیم به اندازه هی کافی برای آن ها وقت داریم؟ ما در مورد موضوع صحبتمان با اولیانیز بحث و گفت و گو می کنیم؛ اینکه: چه کسی بیشتر صحبت می کند؟ چرا باید به اولیا گوش داد و نشان داد که شنونده هی خوبی هستیم؟ در نظر داشته باشید، زمانی که خود مسئله هی مهمی دارید که می خواهید بدان توجه شود، دوست دارید دیگران چگونه شنونده ای برای شما باشند. دوست نداریم در آن وضعیت به ما بی توجهی شود. دوست داریم به جزئیات بیشتر پرداخته شود و راه حل های بیشتری ارائه شوند. دوست داریم بیشتر حمایت شویم و بتوانیم به شخص مقابله اعتماد کنیم. سعی کنید شما نیز این نکته ها را در مورد اولیا رعایت کنید.



دانش آموز زورگو و متخاصم:

عصبانی و متخاصم هستند و عصبانیت خود را با اعمال زور نشان می‌دهند. خصوصت، کینه‌توزی، استفاده از کلمات نیش‌دار، امتناع از انجام کارهای گروهی، و خودپسندی و تکبر از جمله ویژگی‌های آن‌هاست. دلشان می‌خواهد همیشه بر دیگر هم کلاسی‌هایشان غالب و مسلط باشند و سعی می‌کنند با توصل به هر شیوه و روشی به خواسته‌های خود برسند.

راه حل: در مقابل آن‌ها بایستید، اما سعی نکنید با آن‌ها بجنگید. هر گز رفتار آن‌ها را تحمل نکنید، بلکه در مقابل آن‌ها قاطع، محکم، جسور و باعتماد به نفس باشید.

مقدمه

اداره‌ی موقعیت‌های دشوار، بخشی از زندگی روزانه‌ی ماست. شاید عده‌ی زیادی از معلمان، هر روز با دانش‌آموزان دشوار سروکار داشته باشند. شاید هیچ‌چیز به اندازه‌ی برحورد با این‌گونه دانش‌آموزان خسته‌کننده و ملال آور نباشد؟ این افراد اثربرداری می‌کنند، حوصله‌ی همه را سر می‌برند و ما را در حالتی نامطلوب قرار می‌دهند. این رفتارها در کلاس درس به راحتی می‌توانند محیط شاد را نابود کنند، کارایی را کاهش دهند و روحیه‌ی افراد را پایین بیاورند.

گاهی اوقات دانش‌آموزان ما در گیر احساساتی می‌شوند که ناگهان به سراغشان می‌آیند؛ احساساتی که گاهی اوقات آن‌ها قادر نیستند کنترل‌شان کنند و در مقابل گفتار و اعمال معلمان یا والدین خویش بشدت واکنش نشان می‌دهند. در واقع، این‌گونه دانش‌آموزان نسبت به مسائلی که در موقعیت‌های اجتماعی رخ می‌نمایند، از دانش‌آموزان عادی حساس‌ترند. مریبیان باید از این واقعیت آگاه باشند که: «اگرچه دانش‌آموزان دشوار با مسائل رشدی مشابه با دانش‌آموزان دیگر دست و پنجه نرم می‌کنند، اما مسائل خاصی نیز دارند.» معلمان و مشاوران مدرسه مسئولیت کار کردن با این گروه از دانش‌آموزان را بر عهده دارند. مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ی دانش‌آموزان دشوار، بهمنظور آشنا شدن با مسائل و مشکلات آنان، برای مریبیان مفید است. این مقاله به شناسایی بیست نوع دانش‌آموز دشوار پرداخته است.

دانش‌آموزان همیشه شاکی:

تنها چیزی که زندگی به آن‌ها عطا کرده، بدشانسی است. آن‌ها به جای پیدا کردن راه حل برای مسائل و مشکلات، عادت کرده‌اند شکایت کنند و بهانه بگیرند. نگرش‌های این افراد مسموم و متأسفانه بیماری آن‌ها واگیر است. این‌گونه دانش‌آموزان بهندرت سعی می‌کنند شرایط ناخواسته را تغییر دهند. در عوض بهطور دائم، دقیقاً مثل بچه‌ای که به او اجازه‌ی کاری داده نمی‌شود. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «هیچ‌کس مرا دوست ندارد.»

راه حل: به این افراد نشان دهید که مسائل آن‌ها را می‌بینید و می‌شنوید، زیرا آن‌ها به محیط حمایتی و تشویق احتیاج دارند. همچنین، باید سطح فشار و استرس را برای آن‌ها پایین آورد. علاوه بر این، به آن‌ها اجازه‌ی شکایت کردن ندهید، مگر زمانی که راه حلی برای مشکل پیش آمده داشته باشند.

دانش آموز دشوار هنر رفتار با

تئیه و تنظیم: سعید چگنی*

تصویرساز: نسیم نوروزی



دانش آموز وسوسایی و کمال گرا:

دلشان می خواهد کارها به بهترین نحو ممکن انجام گیرد. چنین افرادی، در عین حال که ممکن است خسته کننده و ملال آور به نظر برسند، اما مهارت‌های تجزیه و تحلیلی دارند که مستلزم توجه زیاد به جزئیات است. استانداردهای عملکرد این افراد در سطح بسیار بالایی قرار دارد. در برخی مواقع، کار خوبی که دیگران از آن تمجید می‌کنند، از نظر این افراد قابل قبول نیست. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «این کار می‌توانست بهتر انجام شود.»

راه حل: در صورتی که در برخورد با این دانش آموزان واقعیت‌ها و منطق را ارائه دهید، می‌توانید بهترین بهره را از آن‌ها ببرید. در عین حال، حرف‌های این افراد را درباره‌ی بهتر انجام شدن کارها جدی نگیرید. آن‌ها عموماً نقاط ضعف خودشان را بیان می‌کنند نه نقاط ضعف شما را. سعی کنید با این افراد به گونه‌ای کار کنید تا بتوانند از خود و دیگران انتظارات واقعی داشته باشند و مطابق آن عمل کنند.



دانش آموزان همیشه منتقد:

همیشه با کلمات نیش‌دار و انتقادهای بی‌مورد خود و هم‌کلاسی‌هایشان را آزار می‌دهند. درباره‌ی هر ایده‌ای انتقادهای خاص خود را دارند، چه آن ایده خوب باشد و چه بد! هدف این افراد مخالفت با تمام چیزهایی است که در کلاس گفته می‌شود. آن‌ها هر جا می‌روند مشکلات را پیدا می‌کنند. جمله‌ی معروف‌شان این است: «ایده‌ی بدی است.»

راه حل: در مذاکره و گفت‌و‌گو با افراد انتقاد‌کننده بر اطلاعات تمرکز کنید. از آن‌ها درباره‌ی علت انتقاد و مخالفتشان سؤال کنید و همیشه آن‌ها برای اطلاعات بیشتر تحت‌فشار قرار دهید. هرگز رفتارهای نامناسب چنین افرادی را تأیید نکنید.

دانش آموزان بسته:

راههای برقراری ارتباط با این‌گونه دانش آموزان مسدود است. این افراد بسیار تودار و دیرجوش هستند و تنها بی و خلوت را به بودن در میان جمع ترجیح می‌دهند. آن‌ها هرگز درباره‌ی تفکرات و احساسات خود صحبت نمی‌کنند و به همین دلیل ارتباطات محدودی دارند. «حواله ندارم» یا «فعلاً وقت ندارم» از جملاتی است که آن‌ها برای فرار از جمع استفاده می‌کنند.

راه حل: برای برقراری ارتباط با این افراد باید حوصله کنید. ممکن است مدتی طول بکشد تا این‌گونه دانش آموزان احساس راحتی بکنند و با شما راحت‌تر و بهتر برخورد کنند. هنگام صحبت با این افراد، از سوالات باز استفاده کنید و آن‌ها را به شرکت در بحث‌ها تشویق کنید.

دانش آموزان کم حرف و منفعل:

زیاد سخن نمی‌گویند. حتی اگر اصرار کنید، فریاد بکشید یا از آن‌ها خواهش کنید، جوابی بیشتر از آری یا خیر نخواهید شنید. این افراد حتی زمانی که باید از حقوق خود دفاع کنند، ساکت می‌مانند. در نتیجه، غالباً مورد ظلم قرار می‌گیرند. فرد منفعل همیشه احساس نالمی می‌کند و اعتمادبهنه‌نفس پایینی دارد. آنان غالباً از شرکت در بحث‌های کلاسی و در تصمیم‌گیری‌ها امتناع می‌کنند یا نظری ارائه نمی‌دهند.

راه حل: این افراد شدیداً به اعتمادبهنه‌نفس و حمایت احتیاج دارند. انجام اموری که می‌توانند انجام دهند باید به طور مستقیم از آن‌ها خواسته شود. تشویق نیز در ایجاد اعتمادبهنه‌نفس آن‌ها بسیار مؤثر است.

دانش آموزان شایعه پراکن:

از شایعه به عنوان سلاحی قوی برای کنترل دیگران و محیط استفاده می‌کنند. با پخش شایعه و درگیر کردن دیگران در مسائل مربوط به آن لذت می‌برند و احساس مهم بودن می‌کنند. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «جازه بده من بگوییم چه اتفاقی دارد می‌افتد.»

راه حل: بهترین راه جلوگیری از شایعه‌سازی در محیط کلاس، دادن اطلاعات و حقایق لازم و کافی به افراد است. وقتی افراد کلاس از کلیه‌ی اطلاعات مربوط به مسائل کلاسی آگاه باشند، به شایعه و افراد شایعه پراکن توجهی نمی‌کنند. در نتیجه برای این افراد انگیزه‌ای به منظور ایجاد شایعه و پخش آن باقی نمی‌ماند.

دانش آموزان منفی گرا:

نگرش بدی نسبت به دنیا دارد. فکر می کنند دنیا بر سر شان خراب شده است. از شیوه‌ی انجام امور ناراضی هستند و مهم نیست شما چقدر تلاش کنید کاری برایشان انجام دهید. در واقع، این گونه دانش آموزان همیشه نیمه‌ی خالی لبوان را می‌بینند و برای انجام هر کار، بیشتر بر عاقب منفی آن تأکید دارند تا نتایج مثبت. این افراد اعصابی خوبی برای کارهای گروهی نیستند. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «من می‌دانم این کار شدنی نیست.»

دانش آموزان غیرمتعهد:
آن قدر برای انجام تکالیف و کارهای کلاسی‌شان بهانه می‌آورند تا شخص دیگری آن را انجام دهد یا آن قدر در انجام تصمیمی تعلل می‌کنند که ارزش آن از بین می‌رود. آن‌ها کار خود را به طور جدی انجام نمی‌دهند، زیرا کار برای آن‌ها اولویت ندارد. انجام امور شخصی و پرداختن به مسائل غیرکاری برایشان مهم‌تر از انجام کارهای کلاسی و مدرسه است. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «او می‌تواند منتظر شود.»

راه حل: دلیل اصلی تأخیر و تعلل آن‌ها را سؤال کنید. این افراد معمولاً به اهداف و استانداردهای واضح و انتظارات رسمی احتیاج دارند و این‌ها باید به آن‌ها ابلاغ شود. همچنین، آن‌ها به نوعی سیستم ناظرتی بسته نیازمندند تا نتوانند به راحتی از زیر کار شانه خالی کنند.

دانش آموزان یخی:

برای تغییر آمادگی ندارند و هر تغییری، هر چند کوچک، می‌تواند آن‌ها را نگران و آشفته سازد و آغازی برای رفتار منفی در آن‌ها باشد. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «راه قدیمی بهتر است.»

راه حل: در مقابل این افراد صبور باشید، زیرا ممکن است در مسیر انجام تغییرات مانع تراشی کنند. این افراد را در تغییر درگیر کنید یا از تغییرات تدریجی برای ایجاد فرصت مناسب برای آن‌ها استفاده کنید.



دانش آموزان خودخواه:

همیشه می‌خواهند راه خود را ادامه دهند و فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند. در واقع، این گونه دانش آموزان می‌خواهند نداشتن امنیت خود را به گونه‌ای پنهان کنند.

راه حل: با این افراد تنها براساس حقایق و واقعیت‌ها رفتار کنید. قبل از ملاقات با آن‌ها تمام اطلاعات مورد نیاز را به دست آورید و خود را برای پاسخ به سؤال‌هایشان آماده کنید. به یاد داشته باشید، برخورد تهاجم‌آمیز یا تسلیم در برابر آن‌ها کارساز نخواهد بود.

دانش آموزان پر حرف

به قدری حرف می‌زنند که به افراد دیگر اجازه‌ی صحبت نمی‌دهند. جالب اینجاست که بیشتر حرف‌های آن‌ها اصلاً ربطی به موضوع مورد بحث ندارد و صرفاً از دست دادن وقت و زمان مفید است.

راه حل: برای برخورد با این افراد، تنها چند دقیقه فرصت صحبت کردن به آن‌ها بدهید. در صورتی که باز هم به حرف زدن ادامه دادند، به هیچ‌وجه رفتار آن‌ها را تحمل نکنید. به آن‌ها بگویید باید بروید و فرصتی برای گوش کردن به حرف‌هایشان ندارید.

دانش آموز فداکار (قربانی):

یار و پشتیبان هم‌کلاسی‌ها و دوستانشان هستند. هر کاری که بخواهید انجام می‌دهند. در صورتی که از خدمات آن‌ها قادر دانی نکنید، منفی‌گری آن‌ها آغاز می‌شود. جمله‌ی معروف افراد فداکار این است: من زندگی‌ام را وقف دیگران کرده‌ام، ولی برای هیچ‌کس مهم نیست.

راه حل: به حرف‌های این افراد گوش دهید و به آن‌ها نشان دهید وجودشان تاچه‌اندازه برای کلاس و دیگر همکلاسی‌هایشان اهمیت دارد. از تلاش‌ها و همکاری آن‌ها صمیمانه قدردانی کنید و این کار را در حضور دیگران انجام دهید.

دانش آموزان بی مسئولیت

تحمل قبول مسئولیت یا تبیخ بابت اشتباه را ندارند. از زیر بار مسائل شانه خالی می کنند و انگشت اتهام خود را همیشه به سمت دیگران نشانه می روند. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «من این کار را نکردم، فلاتی آن کار را انجام داد.»

راه حل: با آن‌ها قاطعانه برخورد کنید و به طور مستقیم اشتباه‌هایشان را با دلیل برایشان توضیح دهید تا نتوانند اشتباه را به دیگری منتقل کنند.

دانش آموزان ریزنگر

همواره می گویند: «من احتیاج به چک کردن مجدد کار دارم، شاید چیزی از زیر دستتم رد شده باشد». آن‌ها به جزئی ترین و ریزنترین موارد یک مسئله توجه می کنند و گاهی به خاطر مسئله‌ای کوچک اوقات دیگران را تلخ می کنند.

راه حل: آن‌ها را عادت دهید در کنار توجه به جزئیات به مسائل کلی و اصلی توجه کنند. آن‌ها باید یاد بگیرند که این جزئیات را با هم در نظر بگیرند و به دلیل مسائل جزئی کل تکالیف خود را به تأخیر و خطر نیندازند.

دانش آموزان نامنظم

در انجام وظایف و شرکت در کارهای گروهی، نظم و ترتیب را رعایت نمی کنند و نوعی آشفتگی در رفتار و کردار آن‌ها دیده می شوند. دائم به دنبال وسایل خود می گردند و همیشه در جلسات تأخیر دارند.

راه حل: برای برخورد با این افراد، نظم و انضباط را عامل مهمی در ارزیابی عملکردشان اعلام کنید و آن‌ها را به مرتب بودن تشویق کنید.

دانش آموزان خیلی خوب

به نظر می رسد با شما موفق هستند، اما چنانچه کاری را که از شما خواسته‌اند انجام ندهید، مسئله‌ساز می شوند.

راه حل: این افراد به تأیید بسیار نیاز دارند. به آن‌ها نشان دهید دوستشان دارید و برایشان ارزش قائلید.

دانش آموزان خود سرزنش کن

همواره کمبودهایی را در عملکرد کاری و رفتاری خود می یابند و دائم خود را ملامت می کنند. آن‌ها از هیچ یک از جنبه‌های زندگی شخصی و کاری خود راضی نیستند. جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «من تبیخ خواهم شد. من می توانستم این کار را بهتر انجام دهم.»

راه حل: اعتماد به نفس آن‌ها را بالا ببرید و از کارهای مثبت و خوب آن‌ها قدردانی کنید. به آن‌ها نشان دهید آن‌طور که خودشان فکر می کنند بی دست و پا و کار خراب کن نیستند.

دانش آموزانی که می گویند کار من نیست

دائم از زیر بار قبول مسئولیت‌های بیشتر شانه خالی می کنند و منفی بودن خود را بار کردن انجام کارهایی که باید بر عهده بگیرند، ظاهر می کنند. عموماً دوستان و همکاران این افراد باید کارهای مربوط به آن‌ها را انجام دهند و این در حالی است که این افراد انجام آن کارها را جزو وظایف آن‌ها می دانند نه وظایف خودشان! جمله‌ی معروف آن‌ها این است: «این کار جزو وظایف من نیست.»

راه حل: سعی کنید شرح وظایف کلاسی این افراد را واضح و روشن در اختیار آن‌ها قرار دهید تا جایی برای توجیه آن‌ها باقی نماند. بازرسی و کنترل غیر محسوس نیز در برخی مواقع می تواند کارساز باشد.

دانش آموزان پوست تخمه مرغی

بسیار حساس هستند و بی اهمیت ترین مسائل آن‌ها را ناراحت می کنند. روحیه‌ی حساس آن‌ها باعث می شود دیگران در برخورد با آن‌ها بسیار محظوظ باشند و از برقراری ارتباط با آن‌ها احساس راحتی نکنند.

راه حل: بازخورد به این افراد نباید سریع و مستقیم باشد، بلکه به آرامی و با توجه به شخصیت آن‌ها باشد. در برقراری ارتباط با آن‌ها شخصیت حساسیشان را در نظر بگیرید.

* کارشناس ارشد روان‌شناسی، مدرس دوره‌های ضمن خدمت فرهنگیان، آموزگار و سرگروه مقطع ابتدایی استان لرستان شهرستان بروجرد

منابع

- سالت، برایان، لانگفورد وود، ناومی، رفتار با افراد دشوار، ترجمه: گروه کارشناسان ایران، انتشارات کیفیت و مدیریت، (۱۳۸۰)، ص ۳۲.
- گاربر، استی芬، چگونه با کودک رفتار کنم، ترجمه: شاهین خزعلي، هومن حسیني نيك، احمد شريف تبريزی، تهران، انتشارات مرواريد (۱۳۸۹).
- آموزش و پرورش کودکان با بیازهای ویژه / نوشته‌ی پیتر وست وود / ترجمه: شاهرخ مکوند حسیني، با همکاری فرج شیلان دری، تهران، انتشارات رشد (۱۳۸۹).
- آموزش مؤثر / نوشته دانیل مویس و دیوید رینولدز / ترجمه: دکتر محمد علی بشارت و حمید شمسی‌پور، تهران، انتشارات رشد (۱۳۸۴).

رفتاری شاگردانش، از روش‌هایی سود می‌جوید تا رشد بچه‌ها را در مسیر درست و واقعی خود قرار دهد. یکی از این روش‌ها استفاده از نمایش بداهه و خلاق است. معلم خلاق فضای محدود کلاس را با مشارکت بچه‌ها، به فضای آموزشی متنوع و متفاوتی تبدیل می‌کند؛ آن‌گونه که بچه‌ها خود را در فضایی تازه احساس می‌کنند. همچنین، با قرار گرفتن در نقش و موقعیت دیگران در قالب اجرای نمایش، تجربیات لذت‌بخشی کسب می‌کنند.

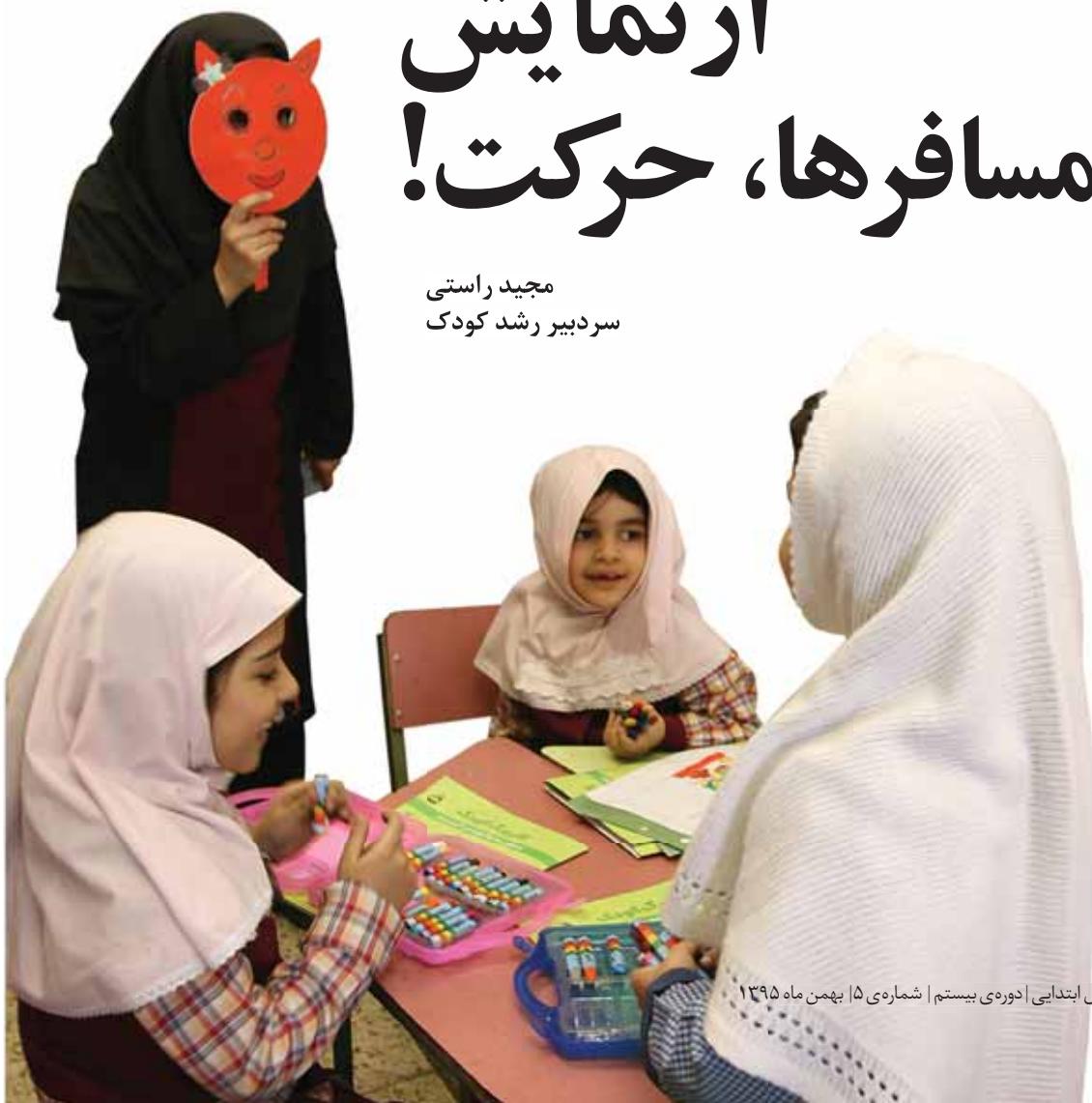
نمایش‌های کلاسی، حتی با کمترین امکانات موجود در کلاس هم می‌توانند خلاقانه باشند. بازی و سرگرمی شکل ظاهری کار است، اما در بطن خود، دانش‌آموزان را به یادگیری غیراجباری، اثرگذار و عمیق سوق می‌دهد. زمانی که فضای کلاس دلخواه کودک باشد و او از روحیه شاد و پرنشاط سرشار، سرعت آموزش و کسب مهارت‌ها چندبرابر می‌شود. این اتفاق مبارک نشان از آگاهی، برنامه‌ریزی و شناخت

بچه‌های کلاس اول، گوش تا گوش کلاس پشت میزهایشان نشسته بودند. خانم معلم جلوی تخته ایستاد و رو به شاگردانش گفت: «حالا با هم می‌خواهیم یک نمایش توی کلاس اجرا کنیم. کیا می‌خوان توی نمایش باشن؟» با بالا رفتن یک دست، بقیه‌ی دست‌ها هم بالا رفتدند. همه با هم داد زدند. خانم، ما، ما، ما...! خانم معلم با اشاره‌ی دست به دو تاز بچه‌ها گفت: «تو و تو بیایین.»

تنها یکی از بچه‌ها که ته کلاس نشسته بود، نه دستش را بالا برد و نه حرفی زد. او اگرچه دلش می‌خواست مثل بقیه باشد، اما خجالت کشید و ساكت ماند. همه آگاهیم که بسیاری از دانش‌آموزان، برای مشارکت در کارهای گروهی، به راحتی همراه نمی‌شوند و یا به دلایلی از جمله نداشتن اعتماد به نفس، دور بودن از بچه‌ها و بزرگ شدن در محیط‌های بسته و ... کمرو و گوشه‌گیر می‌شوند. معلم توانمند و آگاه، برای ایجاد تعادل روانی، گفتاری و

از نمایش مسافرها، حرکت!

مجید راستی
سردبیر رشد کودک





حرف ناخدا همه را خنداند. او فهمید اشتباه گفته است. داد زد:
«کشتی، حرکت!»

ناخدا و دستیارانش در بارانگاه می‌کردند. توی آن کشتی معلوم شد عمومی میلاد قایق در باری دارد و خیلی چیزها در باره‌ی در باره میلاد گفته است. میلاد همه‌ی آن‌ها را یادش بود و برای مسافرهای کشتی تعریف کرد.

خانم معلم در طول سفر دور دنیا حرف‌های زیادی به بچه‌ها گفت. بچه‌ها سؤال‌های زیادی پرسیدند که نوبتی جواب شنیدند. با بلند شدن صدای زنگ تفریح، سفر دور دنیای بچه‌ها تمام شد؛ خجالتی بودن میلاد هم همین‌طور.

معلم‌های خوب و اثرگذار با کارهای ماندگارشان، بخش‌هایی از شخصیت خود را به دانش‌آموزان می‌افزایند و خاطره‌انگیز می‌شوند.

ما بزرگ‌ترها حتماً در ذهنمان خاطره‌های ماندگاری از معلم‌ها داریم؛ همان‌هایی که بخش‌هایی از خودشان را به ما افزودند و جزئی از ما شدند و هنوز هم یاد آن‌ها را به سفرهای دور و دراز و دور دنیا و دنیای خیال می‌برد و ما خود بازیگری از نمایش آن‌ها می‌شویم؛ به گفته‌ی مشهوری، تمام این جهان یک صحنه می‌شود و ما بازیگران آن.

معلم خوب نه تنها بچه‌ها را از صحنه بیرون نمی‌گذارد، بلکه برای رشد و تعالی جسم و روحشان، به آن‌ها نقش‌های اصلی هم می‌دهد تا رشد شخصیتشان به درستی محقق شود و کلاسی کوچک به یک کشتی جهان‌بین و جهانگرد بدل شود.



دانش‌آموزان دارد و در نهایت هم نشانگر توانمندی معلم است که معلمی را خوب می‌شناسد و توانایی خود را در حد عالی نشان می‌دهد.

دانش‌آموزان نیز از کنار هم بودن لذت می‌برند و به خودشناسی و خودباری، دوستی، دانش و تجربه دست می‌یابند.

مهارت در سخن گفتن، تعامل، شنیدن حرف دیگران، فکر کردن، تصمیم‌گیری و انجام کار به شیوه‌ی درست و عقلانی را نیز می‌آموزند.

معلم توana از ارزش شرکت دادن بچه‌ها در فعالیت‌های مطلوب کلاسی آگاه است و در کار خود از هیجان آموزشی به درستی استفاده‌می‌کند.



خانم معلم گفت: بچه‌ها، شما دو تا با میلاد که ساکت ته کلاس نشسته‌ایست.

بعد هم میلاد را صدا کرد و گفت: میلاد، بدو بیا. میلاد انگار منتظر همین لحظه بود. چشم‌هایش برقی زد. بعد هم در یک چشم به هم زدن کنار بچه‌ها بود.

بچه‌ها با اهمایی خانم معلم چند خط مواج و یک کشتی روی تخته کشیدند. خانم معلم گفت: خب، حالا کشتی آماده‌ی حرکت است. و با اشاره به بچه‌ها گفت: شما هم مسافرهای همین کشتی هستید. سفر دور دنیامونو شروع می‌کنیم.

بچه‌ها خوشحال شدند و سفر دور دنیا را شروع کردند. ناخدا با صدای بلند گفت: مسافرهای، حرکت!

وضود حوض مثنوی

مهری ماهوتی

ملک دل

ابراهیم ادهم^{*} تنها در ساحل دریا نشسته بود و لباس کنه‌اش را وصله می‌زد. بزرگی از آن جا می‌گذشت که از شاگردان شیخ بود. نزدیک آمد و با ادب و احترام سلام کرد. از دلش گذشت که شیخ ما به آن همه عظمت و ثروت که در اختیارش بود، پشت کرده و امروز فقیرانه، روی خاک نشسته است و به لباس پاره‌اش سوزن می‌زند.

ابراهیم مرد خدا بود. چشم و گوشش چه بسیار ناگفته‌ها را می‌دید و می‌شنید! سوزنی را که در دست داشت به دریا انداخت و صدای زده: «آن را برایم بیاورید.» ناگهان صدها هزار ماهی سوزن طلایی به دهان سر از آب بیرون آوردند که: «بگیر، این هم سوزن حق.» ابراهیم گفت: «می‌بینی! این عظمت و زیبایی سلطنت بر ملک دل است و آنکه تو می‌گویی حکومت بر ملک گل. به دنبال مغز باید بود، چرا که دنیا سراسر پوست است و ظاهر.»

* ابراهیم ادهم: ابواسحق ابراهیم بن ادهم بن منصور بلخی العجلی متولد سال ۱۰۰ هجری قمری و در گذشته سال ۱۶۱ هجری، اهل بلخ و از صوفیان به نام بود.

منبع: دفتر دوم مثنوی (از بیت ۳۲۱۰)، نسخه نیکلسون

من آینه‌ام

احمد^۱ (ص) همراه عده‌ای از دوستان به جایی می‌رفتند. **ابوجهل** آن‌ها را دید. نزدیک رفت و گفت: «در حیرتم از قبیله‌ی بنی‌هاشم که زشت‌رویی مثل تو دارد!»

احمد (ص) فرمود: «راست گفتی. همین است که می‌گویی.» و به راهش ادامه داد. کمی آن طرفت‌یکی از دوستداران حضرت، پیامبر(ص) را دید. گفت: «ای آفتاب درخشنده که نه از شرقی نه از غرب. همیشه بتاب.»

احمد (ص) فرمود: «همین طور است ای عزیزی که در بند دنیا نیستی.» همراهان از پیامبر(ص) پرسیدند: «عجب است. چه طور هر دوی آن‌ها را تأیید کردید، در حالی که حرفشان کاملاً مخالف هم بود؟»

فرمود: «من آینه‌ام. شفاف و روشن. به هر کس همان را نشان می‌دهم که هست.»

پی‌نوشت

۱. حضرت محمد(ص)

منابع

۱. مثنوی مولوی تصحیح نیکلسون

۲. دفتر اول، بیت ۲۳۶۵

لطیفه‌هایی از تذکرة الاولیا

او می‌بیند

عارفی مریدی داشت که او را بیشتر از بقیه‌ی مریدان دوست می‌داشت. مریدان دیگر حسادت کردند. شیخ فهمید. به همه‌ی مریدانش گفت هر کدام یک مرغ بیاورند.

بعد به آن‌ها گفت: «بروید و این مرغ‌ها را جایی که کسی شما را نبیند، بکشید و بیاورید.»

همه رفتند و مرغ‌ها را کشتند و آورندند، به جز آن مرید که مرغ را زنده آورد.

عارف از او پرسید: «چرا مرغ را نکشتبی؟»

مرید گفت: «شما گفتید جایی این کار را بکنم که کسی مرا نبینند. من هر جایی رفتم، دیدم که خداوند مرا می‌بیند.» عارف به بقیه‌ی مریدان گفت: «به خاطر همین است که او را بیشتر از شما دوست دارد.»



عطارنیشاپوری

گزینش و بازنویسی: علیرضا لبیش

بچه‌ی حاضر جواب

روزی عارفی در راه می‌رفت. کودکی را دید که چراغ به دست می‌رود. عارف از کودک پرسید: «این روشنایی را از کجا آورده‌ای؟» کودک چراغ را فوت کرد تا خاموش شد و گفت: «تو اول بگو این روشنایی به کجا رفته، تا من بگویم از کجا آورده‌ام!»

جیب خالی

روزی از عارفی درباره‌ی فقر سوال کردند. ساکت شد، بلند شد، از مجلس بیرون رفت و بعد از مدتی برگشت. از او پرسیدند: «چرا چنین کردی؟» گفت: «چهار سکه در جیبم داشتم. خجالت کشیدم در مورد فقر صحبت کنم. رفتم آن را صدقه دادم و برگشتم.»

دل سفید، کاغذ سیاه

روزی حسن بصری، از عارفان نامی، می‌خواست به جایی برود. لب دجله آمد و منتظر کشتنی شد. حبیب، یکی دیگر از عارفان، همان موقع رسید و گفت: «ای استاد، چرا اینجا ایستاده‌ای؟» حسن گفت: «می‌خواهم به جایی بروم. کشتن دیر کرده است!»

حبیب گفت: «استاد! من عرفان را از تو یاد گرفته‌ام. حالا چه اتفاقی برای تو افتاده؟! حسادت مردم را از دلت بیرون کن، دلت را از خواسته‌های دنیا خالی کن، به خدا توکل کن و پا روی آب بگذار و برو.»

بعد خودش پا روی آب گذاشت و شروع به راه رفتن روی آب کرد.

حسن بصری از این کار شگفتزده شد و گفت: «ای حبیب! چطور این کار را کردی؟» حبیب گفت: «به خاطر آنکه من دل سفید می‌کنم و تو کاغذ سیاه می‌کنم.»

آتش و خاکستر

روزی عارفی با مریدانش در راهی می‌رفت. یکی از بام تشتی پر از خاکستر بر سر او ریخت. مریدان خشمگین شدند و خواستند که او را ادب کنند، عارف گفت: «هزار شکر باید بکنم که در حق کسی که سزاگش آتش است، به یک ظرف خاکستر بسنده کردنده.»

پا نیفتی

عارضی که مریدان فراوان داشت، روزی از راهی می‌گذشت. کودکی را دید که در گل مانده است. عارف گفت: «گوش دار تانیفتی.» کودک گفت: «فغاندن من سهل است، اگر بیفتم تنها باشم. اما تو گوش دار، که اگر پای تو بلغزد؛ همه‌ی مسلمانان که از پس تو آیند، لغزند.»

تاوان خنده‌دان

نویسنده: ویلیام سارویان
مترجم: مجید عمیق

کرده بود و ناگهان لحظه‌ای خنده‌اش گرفته بود. و خانم معلم به او خیره شده بود و توی این چند لحظه نگاه روبروی آن‌ها به یکدیگر تصادمی گنج و مبهم به وجود آورده بود و پشت سر آن خشم و نفرت در چشم‌های معلم موج زده و گفته بود: «بعد از زنگ آخر توی کلاس می‌مانی.»

او هرگز نخواسته بود بخندد و خیلی سریع و بدون اراده خنده‌اش گرفته بود. و حالا از این کارش سیار ناراحت بود و خجالت می‌کشید. ته دلس آرزو می‌کرد کاش خانم معلم هم این حس درونی ناشی از شرساری از خنده‌دانش را می‌فهمید.

«تو داری وقت تلف می‌کنی. شروع کن و بخند.»
خانم معلم پشتش را به او کرد و مشغول پاک کردن نوشته‌های روی تخته سیاه شد. هر چند پشتش به پسرک بود، اما آن اصرار و پافشاری در جدی بودنش برای عملی شدن این تنبیه، از پشت سر هم احساس می‌شد. هردویشان همزمان این حس غریب و حزن‌انگیز را تمام وجودشان لمس می‌کردند. چرا؟ در حالی که پسرک می‌خواست با معلمش مهربان باشد! آن روز که خانم معلم وارد کلاس شده بود، او سعی کرده بود رفتار خوب، مذدبانه و مهربانانه‌ای داشته باشد. اما چرا خنده‌یده بود؟ چرا هر چیز به شکل وارونه اتفاق افتاده بود؟ چرا او باید سبب رنجش معلمش می‌شد.
«دست ندارم بخندم.»

سرپیچی کردن توان با گریستن و شرساری در صدایش موج می‌زد. براساس کدام قانون او را باید مجبور می‌کردن که یک حس درونی خوشایند را در وجودش نابود کند؟ او که نخواسته بود با این کارش بری رحم باشد! چرا خانم معلم نباید این را درک می‌کرد؟ حالا از این رفتار بی‌معنی و کله‌شقی معلمش احساس نفرت می‌کرد. با خودش فکر کرد و ته دلش گفت: «من نخواهم خنده‌ید. او می‌تواند آقای مدیر را صدا زنده و از او بخواهد که من را با چوب تنبیه کند. من خنده‌یدم، اما قصد بدی که نداشتم. خانم معلم پشت میزش نشست. صدای گریه‌های پسرک او را بی‌قرار کرد. او هم از اینکه چرا باید برای یک معلم جانشین دردرس درست کند، بسیار متاثر بود.

«لطفاً بخند.»

اکنون او متواترانه و نه بالحن دستوری، از پسرک می‌خواست که بخندد. حالا که ملتمنسانه از او می‌خواست بخندد، اگر می‌خواست صادقانه تصمیم بگیرد، چه کار باید می‌کرد؟ حالا این برای او یک

شما از من می‌خواهید بخندم؟ در فضای خالی از دانش‌آموز، احساس تنها یی می‌کرد. همه‌ی بچه‌ها شادی کنان از حیاط مدرسه خارج می‌شدند تا به خانه‌هایشان بروند، اما این واکنش عجیب و غریب خانم معلم او را کلاهه کرده بود.

«بله، از تو می‌خواهم که بخندی. لب‌هایش را به هم فشار می‌داد و از توی چشم‌هایش اندوه می‌بارید.

اما من نمی‌توانم بخندم. خیلی عجیب بود. گویی دنیا وارونه شده بود و همه‌چیز وارونه جلوه می‌کرد.

«بخند.»

اصرار خانم معلم، جدی بودنش و چهره‌ی مضطرب او جریان خون را در رگ‌های پسرک منجمد می‌کرد.

اما چرا؟ چرا؟ همه‌چیز در بی‌رامون کلاس خشک و بی‌روح جلوه می‌کرد. فضایی پوچ و مبهم و بی‌معنی در کلاس خالی حاکم بود.

این یک تنبیه است. تو توی کلاس خنده‌یدی. حالا هم به عنوان تنبیه این کارت باید بخندی. عجله کن. چهار دقیقه از وقتمنان تلف شد.

شرایط حال به همزنی بود. ماندن اجباری در کلاس و مجبور شدن به خنده‌دان هیچ معنا و مفهومی نداشت. چگونه می‌شد الکی خنده‌ید؟ باید چیزی باشد که تورا بخنداند. رفتار جدی خانم معلم برای این کار در دل هراس می‌انداخت. او از دانش‌آموزش چه می‌خواست؟

بوی نم دیوارهای کلاس، بوی ذرات گچ و حتی بوی ایده‌ای که در فضای کلاس پراکنده بود و تنها یی، و غم و اندوه در کلاسی که بچه‌هایش رفته بودند، فضایی حزن‌انگیز پدید آورده بود.

من به خاطر خنده‌دان من‌ناسفم. پسرک بلوف نمی‌زد. واقعاً این عملش پشیمان بود. خانم معلم دوشیزه‌ای جوان بود؛ معلم جانشین، در وجود او هم غم سنگینی نهفته بود؛ غم سنگینی که در دوردست‌ها محو می‌شد و فهمیدنش را دشوار می‌کرد.

این غم درونی هر روز صحیح با او همراه بود و پسرک این رفتار او و قدم زدنش در کلاس و نوع خیره شدنش به بچه‌ها را احساس

صدای خانم معلمش را شنید: «بن! با تو هستم بن!» سرش را بلند کرد. چشمهای خانم معلم خشک بودند و صورتش گرفته و غمزده نبود.

- اگر دستمال توی جیبت هست، اشکهایت را پاک کن.

- بله، دستمال دارم.

- تو چند سالت است بن؟

- ۵۵ سال.

- می خواهی در آینده چه کاره شوی؟

- نمی دانم.

- پدرت چه کاره است؟

- خیاط است.

- برادر و خواهر داری؟

- سه تا برادر و دو تا خواهر.

طوری از او سؤال می کرد که گویی پسرک یک شخص بزرگ سال بود.

شاید خانم معلم می خواست او هم درباره خود او سؤال می کرد که چه طور به عنوان معلم جانشین برای تدریس در این مدرسه انتخاب شده است؟

دنیای عجیبی است. او ابتدا از پسرک خواسته بود بخندد و در آخر او را به گریه انداخته بود.

خانم معلم به او گفت: «من از فردا به این مدرسه نمی آیم» کتش را از رخت آویز برداشت و کلاهش را بر سر گذاشت و کیفیش را که بر می داشت، رو کرد به بن و گفت: «حالا می توانی بروی؟»

بن هم رفت و شال گردن و کلاهش را برداشت. احساس تنها بی عجیبی می کرد ابرای آخرين بار به خانم معلمش نگاه کرد و گفت:

«خداحافظ خانم معلم.»

- خدا حافظ بن.

خانم معلم توی حیاط مدرسه ایستاده بود و بن را که دوان دوان از حیاط مدرسه خارج می شد، نگاه می کرد. هیچ کدام از هم کلاسی های او نمی فهمیدند که او چگونه هم زمان هم خنده ده و هم گریسته بودا

بن تمام راه را تا خانه دوان دوان رفت و نزدیکی های خانه زیر یک درخت او کالیپتوس نشست و با خود گفت: «چه دنیای عجیبی!» و سپس دوباره قطره های اشک از چشم هایش جاری شدند.

انتخاب ارادی بود. معلم از این کارش چه منظوری دارد؟ حالا با شنیدن صدای خنده دین پسرک چه چیزی نصیبیش می شد؟ اکنون می خواست بخندد. البته نه اینکه خودش بخواهد بخندد، بلکه به خاطر او بود که می خواست بخندد، پیش خودش فکر کرد شاید با به ياد آوردن قصه های طنز که توی کتابها خوانده بود، بتواند بخندد. اما در این شرایط عجیب و غریب، حتی نتوانست یکی از آن ها را به خاطر بیاورد به ياد یکی از هم کلاسی هایش افتاد که کلمات را عجیب تلفظ می کرد، اما باز هم نتوانست بخندد. خواست مانند بازیگران فیلم ها الکی بخندد، اما باز هم برایش سخت بود. خنده دین که ساده ترین چیز در دنیاست، حالا برایش خیلی دشوار شده بود.

شروع کرد به خنده دین. هنگام خنده دین از نگاه کردن به صورت معلمش شرم می کرد. سرش را بلند کرد و هم زمان که می خنده دین، به ساعت دیواری کلاس زل زد. خنده دارترین چیز الکی خنده دار می شد و همین الکی خنده دین او را خوش حال کم کم خنده دار می شد و همین الکی خنده دین، خنده داشن هم شرمساری قبلی محو می شد، برای اینکه دیگر خنده هایش الکی نبودند و واقعاً می خنده دید.

و او به ياد چیزهای خنده دار می افتاد، به ياد حرفهای مردم و اتفاقاتی که در خیابان ها دیده بود. از شدت خنده داشن صورتش گل انداخته بود. سپس به چهره معلم شرم نگاه کرد و حلقه های اشک را در صورت او دید. در این لحظه احساس کرد شاید خانم معلم تصویر کند به خود او می خندم! با خودش گفت: «خدایا، چرا همه چیز وارونه جلوه می کند؟ من که واقعاً می خندم! من که نمی خواهم کسی را دست بیندارم!»

و در حالی که با صدای بلند می خنده دین، ناگهان با به خاطر آوردن این تضادهای درونی در وجود انسان ها، خنده هایش تبدیل به گریه شدند. حال هردویشان در فضای خالی کلاس می گریستند. درست مثل آن بود که یک برادر کوچک به همراه خواهر بزرگ تر ش دوتایی با هم گریه کنند. صداقت و پاکی وصفناپذیری در این گریستان ها بود. هردویشان می خواستند به روحیات درونی یکدیگر بپی ببرند و شناخت پیدا کنند. پسرک می گریست و هق هق گریه امانش نمی داد. با دست هایش صورتش را پوشاند. خجالت می کشید سرش را بلند کند.

این فیلم داستان یک آفتاب پرست خانگی به نام (رنگو) است که بر اثر حادثه‌ای، از آکواریومی که تمام عمر در آن بوده است جدا می‌شود و مجبور می‌شود خودش راهی برای ادامه‌ی حیات پیدا کند و او با پیشنهاد یک آرمادیلو به سمت شهری به نام خاک روانه می‌شود و تازه در آن جاست که برای اولین بار در زندگی، با معضلی به نام کم آبی آشنا می‌شود، او که در نقش آفرینی مهارت ویژه‌ای دارد، نزد مردم شهر برای خود شخصیت یک قهرمان می‌سازد و با درخواست آن‌ها، برای حل مشکلشان قدم پیش می‌گذارد.

نقد فیلم

پویانمایی رنگو، جدا از همه‌ی نکات فنی و داستان جذابش که شاید باعث شود مخاطب به یک بار دیدنش بسند نکند، از محتوایی غنی برخوردار است که خصوصاً برای کودکان جنبه‌ی آموزشی دارد. این فیلم به ما نشان می‌دهد، سوژه‌ی مبارزه با پلیدی‌ها و پیدا شدن قهرمان در بین افراد عادی، به شرط داشتن چاشنی خلاقیت، هنوز موضوعی پرکشش برای داستان پردازی است که می‌توان در آن مفاهیم عمیقی را گنجاند.



نکات آموزشی فیلم

تمام داستان فیلم بر محور آب و نقشی که در زندگی تک‌تک ما ایفا می‌کند قرار گرفته است. هم‌دلی ساکنان شهر برای شکستن بحران آب را می‌توان یکی از نقاط درخشان فیلم در نظر گرفت؛ حسی که هنوز در بین مردم سرزمین می‌باشد، حتی پس از اخطرهای فراوان مسئولان در مورد خشکسالی‌های پیاپی گریبان گیر این آب و خاک، هنوز آن چنان که باید زنده نشده است. امروزه وظایف آموزگاران در تربیت نسلی متعدد و مسؤولیت‌پذیر بسیار سخت‌تر از قبل شده، زیرا فرصت کمتری در اختیار است و هشدارها روز به روز به مرحله‌ی عملی شدن نزدیکتر می‌شوند. کاهش ۶۸ درصد بارش در مهر و نیمه‌ی آبان سال جاری، نسبت به همین مدت در سال گذشته، گواه محکمی بر این ادعای است که به خطوط قرمز نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم. از همین امروز باید نسل فردا را از چگونگی مصرف درست سرمایه‌ای ارزشمند و برگشت‌ناپذیر چون آب آگاه کنیم تازدگی همچنان ماند رو داری باشد و بالندگی فرزندان وطن پایدار.

نام پویانمایی:
رنگو(RANGO)
سال ساخت: ۲۰۱۱
نویسنده: جان لوگان
کارگردان: گور وربینسکی
شرکت سازنده: پارامونت
پیکچرز
جوایز: برنده‌ی اسکار
بهترین فیلم پویانمایی در
سال ۲۰۱۱



آقای هان می‌گوید: «چیزی به اسم شاگرد بد وجود نداره، فقط معلم بد هست.» معلم خوب، معلم بد. خوب و بد واژه‌هایی هستند که والدین برای توصیف معلم‌های بچه‌هایشان استفاده می‌کنند، ولی خوب و بد در واقع به چه معلمی می‌گویند؟ فیلم پسر کاراته باز بیشتر از آنکه داستان تقابل دو پسر بچه باشد، نبرد دو تفکر در تدریس را نشان می‌دهد. هر کدام از آن دو بچه نماینده‌ی روش تدریسی هستند که استادهایشان انتخاب کرده‌اند؛ بچه‌ها بازتاب تفکر معلم‌هایشان هستند. بگذارید جمله‌ی آقای هان را اصلاح کنیم: «هیچی به اسم شاگرد بد وجود نداره. فقط روش تدریس بد هست.»

آقای هان درون فیلم مثالی برای معلم خوب است و آقای لی نمونه‌ی معلم بد. مرز تشخیص خوبی و بدی بسیار باریک است. آقای لی در یکی از بزرگ‌ترین مدارس کنگفو تدریس می‌کند و شاگردانش در مسابقات گوناگون موفق‌ترین‌ها بوده‌اند. از طرف دیگر، آقای هان فقط یک تعمیرکار ساده است که کودکی سرگردان و نیازمند کمک را می‌بیند و تصمیم می‌گیرد به او کمک کند. در تفکر آقای لی جایی برای شکست شاگردانش وجود ندارد و در تدریس آقای هان تنها نکته‌ی مهم پیروزی درونی شاگرد است. ضعف ممنوع، درد ممنوع، بخشش ممنوع. از همین سه شعاری که آقای لی به شاگردانش یاد می‌دهد، می‌توان دورنمای نگاه او را دید. آقای لی نماینده‌ی برای معلمان سختگیری است که به نبردهای کوچک نزدیک نگاه می‌کنند، پیروزی در کنکور، پیروزی در المپیاد، برنده شدن در امتحان‌ها، قهرمانی در مسابقات کنگفو! ولی در مورد آقای هان همه‌چیز فرق دارد، او شاگرد رانه به چشم سرباز که به چشم یک فرمانده نگاه می‌کند. جنگ‌سالاری که زنده بیرون آمدن از نبرد برایش مهم نیست، بلکه پیروز بیرون آمدن از میدان برایش مهم است. آقای هان هم سختگیر است، ولی سختگیری او مخلوط با عشق به رشد شاگرد، مخصوصی را به وجود می‌آورد که همان جنگ‌سالاری است که گفتم، فرق میان معلم‌های خوب با بد در همین وسعت نگاه است. عمق دیدتان چندمتراست؟!

پسر کاراته باز
The Karate Kid
سال ساخت: ۲۰۱۰
کارگردان هارالد زوارت
تهیه‌کننده: ویل اسمیت
بازیگران: جکی چان / جیدن اسمیت



پسر کاراته باز

مهندی ولیزاده



- ۲۲. مهدی ولی نژاد؛ آموزگار، دهلهزان.**
مقاله: بررسی رابطه‌ی مؤلفه‌های سرمایه‌ی اجتماعی دانشآموزان
- ۲۳. مصطفی زندیه؛ آموزگار، همدان.**
ارسال پروشور
- ۲۴. صفورا آذری؛ کارشناس ارشد ریاضی، آموزش و پرورش گلبهار.**
مقاله: هم‌بازی با ریاضی
- ۲۵. مریم عباسی؛ آموزگار، منطقه‌ی ۱۱ تهران**
مقاله: اثرات زنگ تفريح بر سلامت محیط کلاس
- ۲۶. محمد طاطاها اکبری؛ دانشجو معلم، کرمانشاه.**
مقاله: بررسی دیدگاه دانشجو معلمان در خصوص مؤلفه‌های اثربارگار کلامی و غیرکلامی بر رفتارهای مشتب و منفی دانشآموزان
- ۲۷. زهره نظام محله؛ آموزگار، ساری.**
مقاله: یادگیری به سبک ژول ون؛ نقده‌ی بر کتاب مطالعات اجتماعی پنجم ابتدایی
- ۲۸. مریم رسولی؛ آموزگار**
مقاله: در مدارس به آمار قبولي ماندي شيم يا به كيفيت و نتيجه‌ه كار؟
- ۲۹. حسين باقری؛ معاون آموزشی، بوشهر.**
مقاله: «دديريت کلاس درس در مقابل یادگيري فعل» و «ازدياني چيست و چه نقشي در کار معلم دارد؟»
- ۳۰. فاطمه برمکي؛ آموزگار، خراسان جنوبي.**
مقاله: آموزش خواندن
- ۳۱. على اکبر امامي؛ دبير، کرمانشاه.**
مقاله: «نگاهي به سهمن ادبيات آيني در کتاب‌های فارسی دوره‌ی ابتدائي» و «تدریس دروس دوره‌ی ابتدایي بهروش پيش‌سازمان دهنده».
- ۳۲. فريبا سوروسي عموقين؛ آموزگار، مازندران.**
مقاله: چگونه توافق‌نمودن از طریق بازناب هوش هيچاني یادگيري دانشآموزان را تقویت نمایم؟
- ۳۳. مهرداد بهمني؛ روابط عمومي، رياط‌کريم.**
مقاله: مدارس خط‌مقدم آموزش و پرورش هستند

صفحه‌ی همراهان ما، انعکاس بخشی از تماس‌های مخاطبان ماهنامه است. کارشناسان مطالب ارسالی را بررسی می‌کنند؛ و مطلب در صورت تأیید، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.

- ۱۱. سید محمد فاطمي؛ آموزگار، اصفهان.**
- ۱۲. لاله زنگنه؛ آموزگار (پاييه‌ی ششم)، خوزستان.**
مقاله: بررسی عوامل مؤثر در بهبود كيفيت جشنواره‌ی جابرین حيان (پروژه‌های دانشآموزی)
- ۱۳. سيد اله حسيني علویجه؛ آموزگار پاييه‌ی چهارم، خوزستان.**
مقاله: بررسی عوامل مؤثر در بهبود كيفيت جشنواره‌ی جابرین حيان (پروژه‌های دانشآموزی)
- ۱۴. سليمان رحماني؛ دبير، آذربایجان غربي.**
مقاله: توافق‌نمودن معلمان چندپایه، هرمزگان.
- ۱۵. موسى روشي؛ معلم چندپایه، هرمزگان.**
مقاله: توافق‌نمودن معلمان چندپایه
- ۱۶. جمیله مفیدي؛ آموزگار، کرمان.**
ارسال عکس
- ۱۷. حامد شاکريان؛ آموزگار، خراسان شمالی.**
مقاله: چگونه توافق‌نمودن دانشآموزان کلاس ششم را با آسيبه‌های ماهواره بيشر آشنا کنیم؟
- ۱۸. عبدالحسن ميرزاي؛ مدیر آموزگار، بوشهر.**
مقاله: نگاهي به جايگاه ارزشمند چند پایه در آموزش ابتدائي
- ۱۹. محمد بهاري؛ کارمند آموزش و پرورش، شازند.**
مقاله: شيوه‌های برقراری ارتباط عاطفي با دانشآموزان دوره‌ی ابتدائي
- ۲۰. ليلا شهابي فر؛ آموزگار، شهرستان باوي استان خوزستان.**
مقاله: بررسی رابطه‌ی سبک مدیریت مدیران با اثربخشی سازمانی در مدارس
- ۲۱. اعظم صفائی آرانی؛ مشاور آموزشی دبستان، آران و بیدگل.**
مقاله: نقش مشاهده و مشارکت عملی در یادگيري؟ از تصاویر ارسالي شما در شماره قبلي استفاده شد.
- ۱. نيلوفر صديق؛ دانشجو معلم، اصفهان.**
- ۲. نجمه رضا سلطانی کارشناس ارشد روان‌شناسي ورزش دانشگاه تهران و محسن وحداني؛ دانشجوی دکتراي مدیریت و برنامه‌ریزی در تربیت‌بدنی دانشگاه تهران.**
مقاله: رشد حرکتی دانشآموزان دوره‌ی ابتدایی و توسعه‌ی مهارت‌های بنیادین حرکتی
- ۳. فاطمه نيكو؛ دبير، فارس.**
مقاله: نقش خانواده در مسئولیت‌پذیری فرزندان
- ۴. عذرا قدبيگي؛ آموزگار پاييه‌ی ششم، شازند.**
مقاله: اهداف ادبیات کودکان و نوجوانان برای دانشآموزان ابتدایي
- ۵. عبدالله مرادي؛ معلم، سروآباد - کردستان.**
مقاله مقایسه‌ی پیشرفت تحصيلي دانشآموزان در کلاس‌های مختلف و غيرمختلط پاييه‌ی پنجم ابتدائي.
- ۶. ليلا گودرزی؛ مدير گروه تلالوانديشه.**
مقاله: دوره‌ی ضمن خدمت فرهنگيان در نگاهي نو
- ۷. فخرالدين حسن‌لوبی و خالد دودمان؛ کارشناس تربیت‌بدني، اشنویه و پیرانشهر.**
مقاله: تأثير طناورز (طناب‌زنی) بر فشار روانی دانشآموزان پاييه‌ی چهارم ابتدایي
- ۸. رضا تولاي؛ اثر: شعر بیان**
مقاله: تأثير طناورز (طناب‌زنی) بر فشار روانی دانشآموزان پاييه‌ی چهارم ابتدایي
- ۹. فاطمه مختاری هویه؛ آموزگار، اصفهان.**
مقاله: تجربه‌ی ايجاد انگيزه و علاقه در درس رياضي
- ۱۰. محمدرضا شهبازی و زمانه سليمي؛ آموزگار، شيراز.**
مقاله: ادراکات نوظهور دانشآموزان در استفاده از اينترنت به عنوان عاملي مؤثر در گستن نسل‌ها

مسابقه‌ی مدرسه‌ی زیبای من «عکس و فیلم»

یکی از جنبه‌های مهم مدرسه‌داری، زیباسازی محیط آن است. تقریباً تمامی مدارس سعی می‌کنند با صرف هزینه، دیوارهای حیاط مدرسه‌ی اسالن‌ها و در ورودی کلاس‌ها یا حتی خود کلاس‌ها را با طراحی‌ها و دیوار نوشت‌های زیباتر کنند تا محیط آموزشگاه شاداب‌تر شود.

تعداد زیادی از مدیران و معلمان، خود صاحب ایده‌اند و تعدادی از نظر مشاوران گرافیست و طراح استفاده می‌کنند و عده‌ای نیز همچنان دنیال ایده می‌گردند. در همین زمینه مسابقه‌ای داریم. در این مسابقه، شما می‌توانید از دیوارنوشت‌های و طراحی‌های مدرسه‌ی خود عکس یا فیلم تهیه کنید و برای ما بفرستید. ضمن چاپ تصاویر برتر، به بهترین آن‌ها جایزه هم می‌دهیم. حتی اگر کار هنری زیادی در دیوارها ندارید، آثارتان را بفرستید؛ شاید از نظر داوران ما، نکته‌ای در همان تصاویر وجود داشته باشد که بتواند امتیازی نصیب خود بکند.

نکته‌ها

۱. این مسابقه‌ی عکاسی نیست که به کیفیت عکس جایزه بدهیم. پس با همین موبایلی که در دست دارید و یا با یک دوربین عکاسی معمولی عکس بگیرید یا فیلم تهیه کنید.
۲. محتوا و کیفیت مطالب طراحی شده برای ما اهمیت بیشتری دارد.

۳. عکس و فیلم فقط از مدارس ابتدایی پذیرفته می‌شود.
۴. فرصت ارسال آثار تا پایان اسفندماه است.
۵. جایزه به مدرسه تعلق می‌گیرد.
۶. تعداد برنده‌های اصلی سه مدرسه خواهد بود و به پنجاه مدرسه هدایایی تعلق می‌گیرد.
۷. بهترین تصاویر با ذکر نام مدرسه، مدیر و طراح، به تدریج در مجله به چاپ خواهند رسید.

نحوی ارسال:

ebtedayi@roshdmag.ir

https://telegram.me/ebroshdmag

ایمیل:

تلگرام:



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد گوک

برای دانش آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوآهون

برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش آهون

برای دانش آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد بوجوان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد بالهار

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد چکان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد پرکان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگ‌سال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

▪ رشد آموزش ابتدایی ▪ رشد تکنولوژی آموزشی

▪ رشد مدرسۀ فردا ▪ رشد معلم

مجله‌های بزرگ‌سال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ▪ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر ▪ رشد آموزش مشاور مدرسۀ رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی ▪ رشد آموزش تاریخ ▪ رشد آموزش چگرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی ▪ رشد آموزش ریاضی ▪ رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی ▪ رشد آموزش زیست‌شناسی ▪ رشد مدیریت مدرسۀ رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کاردانش ▪ رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان کره‌های آموزشی و...، تهیه و منتشر می‌شود.

▪ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴
آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶

▪ تلفن و نامبر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰ ۱۴۷۸

▪ وبگاه: www.roshdmag.ir

نظرسنجی رشد آموزش ابتدایی

مخاطب گرامی، در نظر داریم در نحوه ارائه مطالب و موضوعات مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی تغییراتی ایجاد کنیم. این مجله برای شما تهیه می‌شود و این شما هستید که باید به ما بگویید چگونه مجله‌ای می‌خواهید.

پاسخ‌های دقیق شما به سوال‌های زیر به ما کمک می‌کند از تلاش خود بهره‌ی بهتری نصیب جامعه‌ی معلمان ابتدایی کنیم. به ما کمک کنید بدانیم شما چه انتظاری از مجله‌ی مخصوص خودتان دارید. شرکت در این نظرسنجی وقت کوتاهی از شما خواهد گرفت، اما می‌تواند راهنمای ما برای ادامه‌ی راهی طولانی و درست‌تر باشد.

متن پرسش‌نامه در سایت مجلات رشد به نشانی زیر موجود است:

<http://www.roshdmag.ir>

می‌توانید به‌طور مستقیم به لینک زیر نیز مراجعه فرمایید:

<http://www.roshdmag.ir/fa/nazarsanjibtedaiee>

برای استفاده از نسخه‌ی تلفن همراه پرسش‌نامه، بارکد مقابل را اسکن کنید.



در وبگاه اختصاصی ماهنامه‌ی رشد ابتدایی می‌توانید به فایل‌های صوتی و تصویری و همچنین بعضی از مطالب بیشتر دسترسی داشته باشید یا شماره‌های قبلی ماهنامه را دانلود کنید و حتی می‌توانید مقالات و گزارشی از فعالیت‌های خود را در صفحه‌ی مخصوصی که در اختیار شماست، آپلود کنید.

<http://www.eb.roshdmag.ir>



اقتصاد مقاومتی؛ اقدام و عمل

رشد

نحوه اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ شعبه سهراه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر،

مشترک مجله شویید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛

۲. ارسال اینل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۳۳۰۸۸۴۶۰ لطفاً کمی فیش را نزد خود نگه دارید.

عنوان مجلات در خواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

میزان تحصیلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک: شماره پستی:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۱۱۵۵/۴۹۷۹

تلفن بازارگانی: ۰۲۱-۸۸۸۷۳۰۸

Email: Eshterak@roshdmag.ir

هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۳۵۰,۰۰۰ ریال

هزینه اشتراک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۰۰,۰۰۰ ریال